



ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

مسائل اعتقادية ضرورية

بفرمایش جناب مولوی سید نثار حسین صاحب عظیم آبادی طبع شد



فتاویٰ بعض علمائے کلکتہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7018

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً و مصلیاً بنده ییچدان بغیر عرض مؤمنین با عروشان کمره کشته  
خواطر مشکل بیدان و جلایکنان آئینه بایضای غایت عقاید مستندان  
که قبل ازین میان این عاجز ناخیر و اغایج محمد علی الطبعی الخراسانی  
مناظره با و مباحثه با لسانا و تحریراً از قوه لافعل آمده بود و چون  
چون خباب مدوح مایه استعداد علمیه دار دلپذیر و مسایل  
از دینیه و غیر دینیه و اصولیه و فرعییه عجب خطاها سے بزرگ از  
بوقوع آمد و با وجود این همه کلمه فحش ادعای اجتهاد  
و مسائل شرعی و اظهار تجرد و مسائل علمی و دیگر گزافه از این  
جرات با خود را بمنویع نمیدارد و نه اراده تحصیل علم میکند

خبر هر کیف در امور خود اختیار دارد و بدید بکمران چه -  
مگر مومنین را باید که در دو امر ضروری لحاظ و تأمل فرمایند یکی  
ادعای اجتهاد و تفقه که موجب غصیانس و سبب نقصان عملیات  
به پیروانش است و دیگرے جت لغزشهای حق و متعلق بعقاید حق  
که نشانه ضلالت او و حمله بیروان او می تواند بود و بدین لحاظ  
جناب ذاب گرامی حامی مومنین و بهی خواه مسلمان عمده الروسا  
زبدہ الامراء خان خانان بہادر دام محددہ و اقبالہ فرمودند با بعض  
مناظرات مذکورہ را چاپ کردند - اتفاقاً شیخ مخدوم کاہ علی بہ  
الظہیر ساکت و صامت مانند نماین شہدات مناظرات بعد از  
مدت کان کم مکن شوند و مومنین این امر مشوش را بر طلاق نسبت  
و غفلت اندازند - حال آنکہ لازم بود کہ عند محقول بمیان می او  
و از راہ ادعای اجتهاد و تبحر در علوم اعراض میگردد و در اقوال  
متعلق بعقاید بتاویلات می پرداخت و از جاہ مثبتہ اثباتی گریز  
کرده بر طرق مستقیم اقلون اثباتی می نماید  
افسوس صد افسوس - حق خواستم کہ قائل باشم کہ ما کہ ان کنتم صادقین  
یشوم و طلب عدلش بکنم علامہ امام علیہ السلام الحلی علیہ السلام  
از طرف حجة الاسلام الرئیس بن الانام سرکار شریعت مدد مجتہد العصر

و التزم ان جناب سبط الشیخ بن العابدین لما زنده راسه الحایر سے  
 مدظلہ العالی ما دہت الایام واللیالیٰ نزمانے بنام عالمی گمنام  
 عزور و بخشیدہ بود کہ چون طرف اسے خودش را مشتبہ الشیخہ  
 منو و باید مناظرہ متروک کرد و نشود و مباحثہ ستم نماید لکن بہتر ہے  
 و آشتی نہ عیض و سختی تا حق یا ناحق را مکتوم و محتجب نگذارد و بجز یہ حال  
 نگردد و نزد شما شک نماید مگر چون کہ از مناظرہ حالاً مضموع کردہ شد  
 و مناظرہ و مباحثہ و تحقیق حق را مردمان نا اہل از شر می دانند  
 لهذا مجبور و مجبورماندم و چون بعضی حضرات بر زبان اوروند کہ محض  
 ادعای سید سند ندارد تا وقتیکہ سند از علما نباشد لہذا استنباط از  
 علما علق ملکوتیہ نکردم چنانچہ بعضی فتاویٰ کہ از بعض علما کے کہنو  
 ہست حالا چاپ کردہ می شود اگر مومنین برہین مقدر کفایت کردند خوب  
 است و الا فتاویٰ حضرت علما سے عراق مدظلہم نہر چاپ خواہ شد  
 بعد ازین اگر فاضل معاصرین اقوال برہین منوال با برہیم قائم ماند و اگر  
 پیچیدہ کنندگان در محترعات و اقوال رکیکہ او بجلوہ ظہور نماید از مشرب  
 عذب رہے جبرئہ کجام جان انہا نرسید فال امر الیہم ما علی الرسول الا الیہم  
 اگر فاضل معاصر کہ بہت بستہ و استہین اما دگے را بالانہدہ لطیف تاویلات  
 ماصد رعنے توجہ فرماید و با عقاید حقہ رجوع کند بلا شک و برادرین بہت

پس در صورت مناظره مذمبه نخواهد شد و مصالحه بمیان می آید  
 و چون از عادت اختراع بای خود و ادعای اجتناب نفس متصد  
 خود را باز دارد و بطریق مقلدین مومنین سلوک کند در آن وقت  
 متارعه سلیقه است و مصالحه و موافقت بدو سه کار میرسد  
 و بعد ازین اگر شوق تحصیل علم پیدا کند پس تعلق بمنصب حیدر آباد  
 مانع تحصیل علم نیست بهرقت بفرماید بطرف عراق و اگر حجت عین بها  
 بخواند تحصیل کند هم ممکن است که درین بلد هم الحمد بعد بعضی از مدرسین  
 موجود اند مدتی برای او کفایت می کنند و کمترین تیر یا وجود کم مانیک  
 خود را با وصف عروض انتشار و لحوق اعتدال اگر توفیق دست  
 دهد از تدریس غده نخواهد کرد فقط الرافضی سیدنا حسین بن علی علیه السلام  
 فتا و سه

کل صفات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام خصوصاً حضرات چهارده  
 معصومین علیهم السلام را عین صفات الله و انشئین خوب اسب یا  
 موجب بیدینی است و اگر کسی بگوید که صفات حضرات چهارده  
 معصومین عین صفات الله است یا بگوید که حضرات محل ظهور صفات الله  
 اندامی هر صفت که در معصوم علیه السلام است حقیقه صفتی باریک لغافل است  
 که در بیکان بیکان ظهور یافته است زید و تقوی و علم و عقل



و شجاعت و شجارت و مروت و غیره عدا المعجزه ایا چنین کسی مسلم و مؤمن  
 اثنا عشری است یا نه ؟ چو آپ عینیت صفات ممکن و جائز اگر چه  
 محصور باشد که نرا ببرد ذات است با صفات و حجب که عین ذات  
 است غیر ممکن و ناجائز و نه مظهریت جائز با این معنی هر صفات و حجب  
 یا نرا و نه تحقق حقائق جمیع صفات جائز در و حجب جائز و نه عکس آن  
 غالباً و نه عقداً و چنین ایا طویل او یا مثنایان شان اهل ایمان قطعاً ع  
 پس بعضی اشخاص میگویند که معراج جناب سالت مایه صلوات الله علیه  
 اله و مسلم شد میرتبه نبوت و رسالت که موجب مجسم بودن انحصار با عنایه  
 و انجرائی ارضیه و دنییه بازنگار و الوان و ثقالت بودند بلکه بمبره و یات  
 و امامت شد که مرثیه ولایت و امامت معتقدان نیست که انحضرت  
 صلوات الله علیه مجسم شوند با عناصر و ثقالت و الوان و خیراے خاک تا آنکه  
 صعود و اشرف این شئی ثقیل و اجزاء دنییه بعالم الطف و عالم ملکوت لازم  
 ابد ایا چنین فاعل مسلم است یا کافر و مرتد و نجس بنیواد و توجروا - ج  
 مستطرح حضرت قطعاً جسمانی است چنانکه گفته ایم  
 عرج الذر سے نبغاله ۛ روالذکا بحلاله ۛ  
 سادالوری بخصاله ۛ صلوات الله علیه و آله ۛ  
 پس حاجت تاویل ندارد و استناد الی خرافات اهل یونان الی

لیس علیها بریان و لیس لیهما  
 من سلطان بل هم فی مثلہ  
 اسارتی خلط السواد و احیث یقودہم و ہم و یسوقہم و ہم و لا یبرہم ہمتہ  
 غماہم علیہ من سورہم یہ عدم تحرک ثقیل بحرکت صاعده اگر مسلم ہم کرد  
 لیس عدم حرکت طبعیہ باشد نہ ارادیہ و غیرہ و عدم امکان خرق و  
 التیام فلک اگر تاہض ہم شو و پس در متحدہ جہات حالانکہ معراج متلزم  
 خرق ان نیست بیکہ مستلزم مطلق خرق ہم نیست ہر گاہ تجد و خرق فرض  
 نمودہ شود بیکہ از اصل تگون مخاریق و خروج در جرم و تخن آنها فرض نمودہ  
 چہ حکما بر سر بانی قطعی بر وجہ اصل فلک ہم در دست ندارد تا بہ اثبات  
 اتصال و حدائے سطح آن چہ رسد چہ اصل عدم است و لونی الجملہ مضائق  
 الی تکیہ متاخر ہم طراغین وجود اصل الفلک کفی الدلو منہن القتال  
 ہر کافر نہ کہتہ شود و سود اسلام و اما التصدیق باوجود الفلک پس مستند  
 بوحی و الہام و مشاہدہ سفرہ پرہ کرام علیہم السلام است و الشان چنانکہ  
 اصل وجود اطلاق را بیان فرمودہ اند ابواب متعددہ ہم در آنها ثابت  
 نمودہ اند و ان براسے صحت معراج جسمائے کفایت میکنند و فرق و ات  
 و رسالت بتجسم و غیرہ غیرین و نہ بین فعدہ المرعی اثبات الحدائے  
 بالیرمان و لیس لہ علیہ من سلطان الی اصل اتباع اصول موضوعہ اہل  
 یونان شایان اہل ایمان نیست و دورست کہ جسمانی از ضروریات

معراج

مذہب حق باشد و متکبران از رتبه ایمان خارج و در زمره ملاحده  
 متفلسفین و الج گرد و فقط **سید علی محمد** **س** معرفت امام علیہ السلام عین  
 معرفت بابرے است یا غیر **ا** ج غیبت بہر دو معرفت مذکور حقیقت  
 ندارد و مفہار التاویل وسیع و کلیل و جہت ہوموہا و للناس فیما  
 یفسقون مذاہب فقط **سید علی محمد** **س** و سبط قرار دہون حضرت خام انبیا  
 صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و ائمہ علیہم السلام را بین الرزاق و المرزوق  
 و الخالق و المخلوق جایز است یا ناجائز **ا** ج و ساطت معصومین حتی خباب  
 سید المرسلین در خلق و رزق و غیرہ سراسر باطل و از حلیہ صدق و راستی  
 عاقل است فقط **سید علی محمد** **س** اگر ثابت نشود کہ فلان کس شیخی الذہب  
 پیرو شیخ احمد احسناست یا پیرو سید کاظم رشتی است یقیناً و خباب رسالت  
 ماب صلے اللہ علیہ و آلہ و ائمہ علیہم السلام را و سبط بین خالق العالم و  
 العالم قرار دہد و سبط بین الرزاق و المرزوق بگوید و انحضرات را  
 عقل اول چون اہل فلاسفہ بگوید و گاہے خالق و بانی کائنات و سبب  
 ممکنات قرار دہد و قائل باشد باینکہ حبیب مبارک رسول خدا صلے اللہ علیہ  
 و آلہ مثل روح بود و لذت و وقت المعراج نخرق و الیتام لازم نیامد و بگوید کہ  
 امامت مطلقہ و امامت مقامہ و بہر تہ بشرط لائستہ اختلال و اشرف و اعلا  
 از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات پیہ و ہمین امامت مطلقہ و مرتبہ

علیا که اشرف و افضل از رسالت و نبوت حضرت بود و بعینها  
بلا تفاوت منتقل بسوی جناب امیر علیه السلام شد بلا فرقی و ازین  
قبیل بدیگر مخرقات نیز قائل باشد و بهم ما و جو د کم با یکی و بی سواد  
او عا سے علم فضل کت طعن بر علما از مدایا انت دای چنین کس  
نیخی الذنب در نماز جایز نیست یا نه و بر و عطا او اعتنا یا یکدیگر دایه  
ج مثل عقول نامعقول که از خبر عیالات و ما ویس یونانیه و بهو آهسن  
شیطانیه است و بحمد الله سندی از عقل فاعل بر خود ندارد و توسط  
معصومین سلام الله علیهم اجمعین در خلق و زرق و غره گرویدن است  
بنظام فاسد سینائی و ظلمیوس و محانت کل دارد از نظام  
حکمت الهیامه لایه بر اسمی خفیی که ما متعبدانیم و دخل بجا است  
در مجال غیث معتزک عدم علم که در ان دستبر حکمت و قیاس بشیر  
را و نخل نیست چه جولان گاه عقل بشری علم وجود است و علم عدم  
نه عدم علم که جولان گاه شریعت سمله سمح است چنانکه و حق غظیم  
بما لا فرید علیه انرا افاده نموده ایم الحاصل متفقد چنین خرافات بهره  
از سلام و ایمان ندارد و اوقت را و به او در نماز جایز نیست و نه  
متفقد است او قابل اعتنا بر اصناف است سید شعی محمد سن جناب  
رسول خدا و جناب امیر علیه السلام را علیه قاعله یا علیه ما و به یا سبب خلق

کل ممکنات دانشتن بی دینی و کفر صریح است یا نه ۱۲ ج اینحضرت  
 علل غایبه خلق مخلوقات اندنه مادی و نه فاعله اعتقادان محض سلب  
 دینی است فقط سید علی محمد پس این حضرت را بانی و خالق کل ممکنات  
 و بشن و بر این عقدا کردن جایز است یا باطل و معتقد برین کافر و مرتد است  
 یا مسلم مؤمن ۱۳ ج باطل و ناجایز است بلکه اگر تاویل نگرده شود موجب  
 کفر خواهد گردید فقط سید علی محمد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 را عقل اول میان خالق و معال و جمله ممکنات و بشن و پیر و فلاسفه کردن  
 که آنها عقول عشره را و سائرین الخالق و المخلوق قرار میدهند بیکی و  
 موجب خروج از اسلام است یا نه ۱۴ ج عقیده عقول نامعقول خواه  
 اول باشد یا غیر آن بر هیچ منع خلونه منع جمع از او مام سودا ویه فلاسفه  
 یونانیه شیطانیه است و کفر صریح و ضلال فصحیح و وسطی عقاب آنهاست  
 در باره جناب رسالتات بدعت و الحاد و زندقه است و قائل آن مثل  
 مایل این مجموع صحیح قاهره و بر این بایره و اصول اصلیه حکمت اخلاق که نموده  
 جنس قریب است و سیرت قطعیه بگانه پرست حضرت خلیل جلیل که ملتش  
 بمنزله نوع است مرکب از جنس مذکور و از ناموسات و تعبدیات خلیلیه که  
 بمنزله فصل است و سیرت قطعیه ناموس و سیرت و دین محمدی  
 که افضل اضاف بلکه ناسخ همه ادیان است که محم و کتب آن مختصر و مفید

که منہاج علی سید می باشد و معذک که خود است حساب آن مدخول است  
 بوجوه عدیده سدیدہ کہ در شنوی عدہ و نہیات را و قلیل ایمان نمودیم  
 ایم من شاء فلیرج فقط **سید علی محمد** س ل اعتقاد باین کہ کل ممکنات  
 و سایر موجودات مخلوق و مجبول اند از الوار معصومین علیہم السلام و ہم جمیع  
 ممکنات و موجودات را عین بر تو الوار معصومین علیہم السلام دانستن بی دنی  
 است یا رسید **ارج** بخیر علت غائیہ خلق مخلوقات دانستن حضرات  
 غلو و اغراق و افراط و بی دینی است و خلاف اصول قطعیہ و سبب مستمر  
 ملتہ ابرہیم و ابن محمد و منہاج علی کہ صراط مستقیم و طریق سومی و بری از افراط  
 و تقریط و یوار و غضب است **سید محمد علی** س ل اگر کسی جناب رست  
 مات و جناب امیر علمہ السلام را اعتقاد اعطی اول میان خالق و عالم  
 و سطر خلق قرار دہد و گاہی چنین نگوید کہ جناب رسول خدا و جناب امیر  
 علمہ السلام خالق و بانی عالم اند چنین کسی مسلم است یا غیر مسلم **ارج**  
 قول چنین خرافات مسلم نتواند شد و نہ قائلش مسلم و یمن مگر آنکہ  
 موقی بمثل علت غائیہ باشد فقط **سید علی محمد** س ل بعضی فائل شدہ اند  
 باین کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ سلم مخلوق بالاصل و بالذات  
 شدند و تعلق فعل خلق باینہا اصلاً و بالذات گشتہ است و تعلق خلق  
 دیگر ممکنات و سایر کائنات بواسطہ اینہا و بالتبع و بالعرض و بالغیر شدہ است

یعنی چنانکه فعل خبر کتب بسفینه متعلق بالابصل و بالذات است و بحال  
 سفینه بالشیخ و بالکفیه و بالعرض است آیا موافق طرق مستقیم گفته است  
 یا بیدین شده است ۱۲ ج چنین احوال و اشیاء دور از دین و دین است  
 و امانت است و متبع اهورا و او با هم سودا و بیرونانیه شیطانیه سید علی محمد  
 پس اگر کسی گوید که جو کل ممکنات و جمله موجودات مأخوذ و متخذ است از  
 وجود جناب رسالت مآب و جناب امیر علیه السلام یا چنین کس بیدین است  
 یا دین دار ۱۲ ج اگر تا دلیل لغایت نموده پس لغایت لغایت و غیبات  
 ولی دینی نمود سید علی محمد پس ترجمه عالم العادل الله خالق الله  
 الله رازق الله الله که با اعتبار نفس متعارف باری تعالی صحیح و جائز است  
 یا نه ۱۲ علاوه بر آنکه امام المتقین علی ابن ابراهیم علیه السلام که کمال مغفرت الله  
 نفی صفات ارفادات باری تعالی است و اگر چه همه اینچنین موافق  
 عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ اسل چنانکه در مذہب حق جمع صفات  
 باری تعالی باعتبار مصداق هین ذات او است چنانکه مقتضای باری  
 قطعیه کلامیه است همچنین صفت وجود را منیرانیه و فالاسفیه عن جمع  
 موجودات میدانند پس بر مذاق مترجم معلوم باید که در اکثر تعلیقات  
 بسطه پیشین کلمات محل شسته بر نفس خود او لازم آید و فائده حل بر طرف  
 گردد و حل مذکور توسط از تا کسب نقطه مجاز حالانکه کسی از ارباب عقول

و اصحاب معقول لقوه بچنین ادعائی غریب ننموده فرق اعتباری را  
 مثل فرق باجمال و تفصیل و خطا و مقرب منصح حمل نوشته اند و این  
 تعلیل نموده اند صحت حمل حد را بر محدود و ذاتیات را بر ذات و  
 بر مثل چنین وجوه متبنی است صحت حمل صفات بارے نعم نبوت  
 او چنانکه تفصیلش مستوفی و در کتاب بسطاب غیث المله در این  
 نوشته ایم و نفی صفات در کلام امام امام علیه السلام بادل نفی صفات  
 زاید است یا مثل صفاتی که تفصیل آنها فهم انسانی در یاد بچنانکه در  
 یا قمری معتقد و اردگر و دیده نه صفات واقعیه حد را عن تعطل الذات  
 المقدسه عن التعطل چنانکه در زاد القلیل و تهیات ان نوشته ایم من  
 شاء و فلیحج الله الحاصل در مرتبه حکایت بلبه بلبه یا مکتبه قمری ندارد  
 پس بچنین حال قضایای مسؤله است خواه حکایت لفظی باشد  
 چنانکه در قضیه موقوفه مشو و یا حکایت معنویه چنانکه در قضیه معقوله و در  
 همین حال بل بسطی بتجرب و اما در بعضی ظهور میرسد اگر چه بعض مدعیان تجربه  
 علوم معقوله که بر تقدیر تسلیم ملح احاجی بیش نیستند تنقیضش نگرفته باشند  
 و از هر زده چنانکه در حق آن عذاب فترات با ترسیا عده با غنم آرس  
 آنچه فرق است در محکمه است که آن حاق واقع است کما لا یغنی  
 علی من جاس خلال نده الله یا قمری بر تفکر الحاصل در مرتبه حکایت تعظیبه



فرقی در هل مرکب و بسیط و البیضا نیست در احد و موضوع و محمول و غیره  
 و از مرتبه حکایت معنویه عقلمیه بوجه طرف خلط و تصریه بودن ذهن اختلاف  
 هل بسیط و البیضا بر منجیزه که در بسیط قطع نظر از تصریه موضوع میشود و از محمول و  
 نشاء و انتزاع از منتزاع و در البیضا سوال از موضوع و نشاء انتزاع معروض میشود  
 آیا نمی بینید که جسم تعلیمی از جسم طبعی در خارج تفکد شده نمی نیست لکن در  
 ظرف خلط و تصریه انفاکاک نمی پذیرد و این است حل هل البیضا و ان لم  
 یتدر ب له الاغیاء و اری در مقام حکمی عنه که حاق واقع است در هل مرکب  
 تعد و تحقق خواهد بود و در هل بسیط بجز ذات موضوع که نشاء انتزاع محمول  
 چیزی دیگر موجود نخواهد بود و الغرض در حکایت لفظیه ظاهر به هر سه هل سواس  
 در تعد و ترکیب اند و این قدر برای صحت محل تغایر موضوع و محمول کفایت  
 میکند و تفصیل اجمال از غیث الدلالت را در توان دریافت و الدلالت فوق قطع  
 سید علی محمد امامت افضل و علی و شرف از نبوت و رسالت بانه و اگر  
 بالفرض افضل و شرف است پس امامت مصطلحه اشرف است یا لغه  
 و هم اگر لغه است پس آیا امامت بمعنی اولی بالقرن افضل است یا بمعنی  
 فقه و پیشوایی و سرور افضل است مفصلاً ارشاد شود و احاج امامت  
 اصطلاحیه نبایت نبوت اصطلاحیه است و مرجوحیت آن به نسبت نبوت  
 شبیه ندارد و قوله عن مرتبه الفرع عن اصل او مماثلته له و تکلیف شمر تحقیق

دیگر معانی لغوی به اعتبارات متنوعه یا اصطلاحات مختلفه ثابت نیست  
 و نه مسیئس حاجت به آن پس قابل اعتنا نباشد و من حسن اسلام المرء ترک ما لا  
 یعنیه فقط سید علی محمد پس امامت را بعضی اعم مطلق از نبوت و رسالت  
 نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ایا امامت بحسب لغه بمعنی پیشوا  
 معنی نبوت یا امامت مصطلحه ۱۲ ج ظاهر امامت لغوی باشد بقریه  
 صد و راز لغوی و غیره و جواب شرعی از دستخط سابق توان دریافت و کتاب  
 مجمع البحرین در سفر با خود ندارم و نه ضرورت شرعی بحث از موضوع مستنبط  
 لغوی یا حل قایل و عیال بر علی و نه تحبیب قول غیر معصوم بر من ثابت و جنود  
 این نیست که مناسط بر او له شرعیست و در مقتضای آن هر چه بر من ثابت  
 بود و در میان خود و خدا بآن اعتقاد داشتم گاشتم الحاصل امام اصطلاحی  
 که در تواتر از یار و حوث بآن تعبیر نموده اند ضروریست که بوجه ثابتیت مرجع  
 از منیب خود بود و دلالت حسین مناسط فقط سید علی محمد پس شخصی میگوید که  
 جناب رسالت باب علیه السلام علیه السلام و سلم امام نیز بودند و امامت مختص  
 اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود انحضرت علیه السلام و همین امامست که  
 افضل و اشرف و اعلی بود از رسالت و نبوت جناب رسول خدام بعینها با  
 تفاوت منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام پس امامت جناب امام المتقین  
 علیه السلام افضل و اشرف اعلی است از نبوت و رسالت جناب رسول خدا

ایما چنین کلام موافق مذہب شیعه اصولی اثنا عشری است  
 یا مخالف مذہب صاف صاف ارشاد شود ۱۲ ج اطلاق  
 امامت به بعض اعتبارات بر انبیاء و حجج ندارد و همچنین اشتراک  
 آن در اوصیاء و ائمه و خاص شخص مذکور و تفضیل فرموده بر ائمه پس سندی ندارد  
 و اصل عدم است و نافی را نافی کافی است و بر مدعی اثبات معنی  
 به برهان لازم قیل یا تو بر ما نگویم انکنته صادقین فقط سید علی محمد پس  
 شخصی امامت را کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت ختمیاب  
 می دانند و نبوت و رسالت را فرد امامت و خبری ان و مقیدی گویند  
 و باری گویند که همین امامت که کلی است و علی و فضل از رسالت بعینها  
 منتقل شد بخواب امیر چنین کلام صحیح است یا غلط ظاهراً غلط معلوم شود  
 باین وجه که چون امامت مطلقه اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت  
 جناب امیر هم یک فرد آن امامت مطلقه شد پس انتقال آن کلی افضل  
 و اشرف بسوی جناب امیر معنی ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف  
 و خسی اعم لطرف شے آخر انتقال خبر نیات و افراد لازم می آید و باید  
 اعم و کلی منتقله و خارج یافته شود و طریقه اینکه بدون خبر نیات آن هم  
 الا ضبط عظیمی درج امامت عامه بر تقدیر عموم و جنسیت و اشتراک  
 در صفت ابهام محو صفت اطلاق و مرجوح از خبر نیات اضافیه خود است

بلکه محصله وجود ندارد مگر بعد تحصیل و تعیین نه راجع بر آنجا و رجحان فی الجمله  
معارض است بر وجهیست که پس نه رجحان مطلق ثابت و نه مطلق رجحان  
منفید و نه انتقال آن بهیچ وجهیست نه باطلاق و نه تقبید بهیچ وجهیست  
کلی منتزعه از افراد و خود میباشند نه منتقل الیهها جمله او فی الجمله منتقل اند و نه  
گویا منتزعه را بهیچ قسم قیاس نموده و در استحاله انتقال زمانی لطیف ذات  
با عرض از محله بجله و دیگر استحاله نقله عرض باقیام آن بلا محل قطع نظر  
و غرض لغیر غیر موده بالجمله توهم متوهم مذکور محلی ندارد و مستلزم تمحیج  
بلا مرجح و تقیج بلا مصحح نیز نیست و ایراد مستتفه بر او ما شاء الله

موجه است فخره الممد خیر فقط **سید علی محمد** پس از انتقال کلی شیئی مطلق  
و اعم لطرف نشی آخر انتقال جزئیات و افراد لازم می آید و باید که  
نیاید باید که وجود اعم و کلی منطقی در خارج یافته شود و طرف انیکه بدو جزئیات  
و هو باطل ۱۲ حاج از یک انتقال کلی فاسد است لما عرفت کما عرفت  
پس آنچه منتفزع است بیان بنائی فاسدی بر فاسدی پیش نباشد

و کلام مستتفه **پیر نسیم** موجه با نفع و الحق لعل و لا یعلی فقط **سید علی محمد**  
مس اگر کسی گوید که امامت مطلقه کلی است و مقابل نبوت و رسالت  
راست و در ذات جناب رسالت مابین تبه اطلاق یافته شود  
آن مرتبه اطلاق ای مرتبه بشرط لا شیء اشرف و افضل از رسالت و نبوت

بود و همین امام است مطلق که افضل است و همین مرتبه علیا بعینها که کلی است  
مقتضی شد با تفاوت و زوات جناب امیر علیه السلام پس آید این لازم  
می آید که خبریات این سکه و اعم هم مقتضی شد جناب امیر علیه السلام و جناب امیر  
علیه السلام معاذ الدین غیر و رسول باشند ۱۲ حج سابق دانسته که امامت  
بر تقدیر جنیت و اشتراک در نبوت و غیر آن در صرافت ابهام و محو ضابطه  
است پس تحقق آن باین حدیث در انوار عشق چگونه ممکن است پس تحقق کلیه  
کلیت در جناب سالک است و نه افضلیت آن کلی آری جزئی اضافی و نه استقلال  
آن نه منفعه و نه انجمنی بخبری دیگر مثلاً نه نبوت و رسالت جناب لا تنجاب خود با الله  
من ذلک و نه تا سرچنین مقام اعتباریه در افضلیت واقعیه اعیان متحصله  
متاصله قیام اندازند که امر بدی فی حد الفهم بللیت نبوت و رسالت داشته  
باشند بلکه از جل یا کل انبیا غیر حضرت سید المرسلین افضل باشند لکن تا هم  
نبوت و رسالت ایشان ثابت نباشد بسبب هم بقا و حاجت بطرف منصب  
مثل نبوت بسبب کمال دین و اتمام نعمت بر رسالت حضرت خاتم المرسلین  
چنانکه مقتضی این قوه جلایا شده چشم رسالت است که انرا در خلق عظیم و خلق  
محمّدی و خلق حسین ابراهیم و امده ایم الغرض نشاء چندی خرافات فریده مارست  
است عقل فلسفی که خالی از درستیات و حقایق اشیا نیست و در غیوب محض  
بجوانم عشق و غیر در کل مطلق و از بجا است که اکثر خدای فلسفیات را در این

از طریق مستقیم نریغ و حیف یا تجر و نشست رو داده و حیف صد حیف که بنابر  
 عقل اخلاقی که خالص در خیالات اشیا هست نفهموندند که همان مستلزام بتجلیها  
 شرع است کیف لا و شرع عقل من باطن و العقل شرع من ظاهر تا کشف عطا از  
 اسرار شرعی می شد فلقد النسب **عائز** فی بودی نزه الفنون لقوم بصطون  
 و تفصیل این اجمال و توضیح این متعال را از افادات جدیده اخلاقیه با توان  
 در بافت فقط **سید علی محمد** اس امامت مطلقه را کلی و برتریه بشری و اثبات  
 و نبوت و رسالت جناب رسول خدا صلعم را خبری و برتریه بشری گشتن و باز  
 بین این کلمه و چنین خبری استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم  
 و نبوت و رسالت لازم امامت است صحیح است یا غلط ۲ ج من حسن اسلام  
 المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** اس میان نبوت خبری و امامت کلی ملزوم  
 گفتن یا بیطور که امامت ملزوم و نبوت لازم ان و بالعکس است صحیح است یا غلط  
 و بالتقریر استلزام که در سوال سابق مرقوم است مغایرت دارد یا نه ۲ ج  
 من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** اس در کافی از محمد بن یحیی  
 از زید شحام روایت می کند که زید گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود  
 ان الله تبادک و اما اخذ ابراهیم عبد اقبل ان یخذه نبیاً و  
 ان الله اخذ نبیاً قبل ان یخذه رسولاً و ان الله اخذ  
 رسولاً نبیاً قبل ان الا ازین حدیث افضلیت امامت بر رسالت

مستنبط می شود یا نه اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح و معمول به هم است  
 باین دلیل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز هست صحیح است باینکه ۲۱ ج قوا و بلکه  
 استغاضه بلکه صحت سند مثل خبر مذکور باینکه نبوت نرسیده پس چگونه استدلال  
 به آن در عقاید قابل اعتبار خواهد بود خصوصاً بر مدلول ترشیدیه و همین خود  
 چه ظاهر از قراین سیاق و سیاق و اعتضا و بادله قطعیان است که این امامت  
 امامت در رسالت باشد که مسجع جمیع مراتب سلفه خود و در حدیث مذکور با  
 نه غیر آن پس فضیلت غیر آن بر رسالت هم ثابت نباشد غایه الامر آنکه رسالت  
 که ای و در او نش افضل و مرجع باشد مثل بعثت الی الله فقط سید علی محمد رس  
 آنچه در مجمع البحرین است که امامت بر تبه لا بشرطی شامل نبوت و رسالت است  
 و بر تبه بشرط لا بشرطی شامل نبوت و رسالت و این عبارت فضیلت  
 امامت بر نبوت و رسالت لغت مستنبط می شود و اگر فضیلت امامت بحقیقت  
 عمومی آن لغت مستنبط شود باید حیوان افضل باشد از انسان و حیوان افضل باشد از انسان  
 و انسان افضل باشد از امام بل از رسول نیز و این همه غلط مرجع است و اگر بالفرض  
 لغت فضیلت ثابت نشود پس این فضیلت امامت غیر لغتیه ثابت که درون طعنه  
 می شود ۲۱ ج فضیلت شرفیت را ربطی بموضوع لغت نیست و سنده  
 ان برای اثبات آن کافی و نه مقتضای قواعد لغویه و حجتان عام از خاص است  
 بلکه مقتضای لغت ضعیف و دالت علم است از خاص پس باین وجه خاص را افضل علم

توان گفت پس اول مستحق را باید که از مدعی دریافت کند که بقریح دعوی  
نموده نماید که بچه و حیه امامت را یا عام را افضل از رسالت یا خاص میگوید و  
ماهیت این فضیلت چیست و ثمره اش چه باشد که مخاصمه در آن خلاف عقل اخلاقی



نیفتند و غیبت و تضییع اوقات نه شود فقط **سید علی محمد**

س رتبه امامت افضل از رتبه نبوت است بانه  
و امامت ائمه اثنا عشر از نبوت حضرت خاتم المرسلین ص و آله الله علیه  
اجمعین افضل و اعلی است یا مساوی و کسی عالم قائل به افضلیت امامت  
بر نبوت شده است و امامت افضل از رسالت است بانه و در ایت  
افضل از نبوت در رسالت است و اگر کسی بگوید که در جناب رسالت  
مآب صلی الله علیه و آله و اصحاب سلم رتبه رسالت و نبوت هر دو مجتمع بود و  
امامت افضل از رسالت بود و همچنین رتبه امامت که افضل از مرتبه  
بود مستقل بایمده علیهم السلام شد چنین اختراع مضمون کرده است و خلاف  
علی است ما گفته است بانه ۱۲ ارجح اولاً تشخیص معنی امامت باید کرد تا  
چیز معنی مراد باشد و الا مشاحه فی الاصطلاح اگر مراد امامت مصطلحه  
علم کلام است که مقابل نبوت است و به نیابت پیغمبری باشد پس تفصیل  
این امامت بر نبوت نیست و ان کرد لان بعض افراد النبوة عظم من  
الامامة مطلقاً از تفصیل بعضی افراد این امامت که امامت ائمه اثنا عشر



عليهم السلام به بعض افراد نبوت که بنوت انبیای سابقین است معلوم  
ست و اگر مراد از امامت محبت و مقروض الطاعت بودن است پس  
این معنی مشترک است بین البسوة والا امامت و اگر مراد معنی خاص است که در  
بعض اجناس و ارباب دست پس افضل است از نبوت کما فی الکافی  
عن الصادق علیه السلام ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابرهیم عبداً قبل  
ان یتخذ نسباً و ان الله اتخذ نسباً قبل ان یتخذ رسولا و ان الله اتخذ  
رسولا قبل ان یتخذ خلیلاً و ان الله اتخذ خلیلاً قبل ان یجعل اماماً  
و ازین لازم نمی آید که امامت جناب امیر افضل باشد از رسالت جناب  
رسول خدا و انتقال پیشوای عجمی لامعنی له و الله اعلم

لا اله الا الله محمد راسه

عنده الواحسن محمد بن علي  
بن سيف الدين الرضا

س چرمی فرما تہد علمای دین و مفتیان  
شرع متین درین سلسلہ کہ معرفتہ امام عین معرفتہ اللہ

البیاض

یا میان این هر دو معرفه ششست است اعنی معرفت  
اشربعین معرفت مؤخر است با میان این معرفتین آغاز است و معرفت  
مخلوق عن معرفت خالق است و معرفه امر و اشرف مخلوقات عن معرفت  
خالق است بانه بتبیین او تو جهد او و اگر کسی بگوید که معرفت امام عن معرفت  
اللّه است موافق نیز می باشد گفته است و حسب را می علماء اثناعشر  
گفته یا نه ۲ ج تعداد و مغایرت در هر دو مفهوم واضح است و معلوم

که خدا بی غیر نیست و پیغمبر خدا نیست پس معرفت یکی همین معرفت  
دیگریست حقیقتی نمیبخوانند شد و انحاء و در واجب و ممکن محال است  
و کفر و از مقولات صوفیه غالبان است که بعضی صوفیه با اتحاد و  
ائتلاف با مخلوقات قائل اند و بعضی غلاة با اتحاد خدا با بنی و امام نمود  
یا بدین ملک اندازند اما چون معرفت خدا بی هیچ کدام مستلزم معرفت  
امام است و انکار امام من وجهیست مانع از انکار حکمت و عدل صانع حکیم  
با این علاقه گاهی تغییر نمیشود که معرفت امام گویا داخل معرفت خدا  
و شمع از کمال معرفت و سبانه است و هو العالم  
س اگر کسی بگوید که جسم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه آله و سلم لطیف بلکه الطیف مثل روح بود چون  
مثل روح بود پس چون نفوذ و قلیات که این  
نیز الطیف و بسیط اند کزوه صعود و در مخرج کرد خرق و الیام لازم نخواهد  
آیا عالم ماقائل اند باینکه جسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از ماد است  
نمود و از مجزات بود و مثل روح بود و قائل باین قول با اعتقاد علمای  
مانعیده است یا نه و جسم مثل روح غلط است یا صحیح هیچ بودن  
بنی و امام از جنس انسان مقتضای اقا انا البشر میستلزم و غیران از آیات  
و اخبار بلکه بالضرورة معلوم است و ثبوت لوازم انسانیت همه معلوم است

لا اله الا الله الصمد

عبدی و یومئذ یحیی من یمن

عالمی بن محمد و المصطفی

سید الجحش ۹۸ ۱۲

انکار آن انکار بدیهی است اگر کسی بعضی خوارق عادت در جسم مقدس  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود مثل سایه نبودن و بلند نبودن  
قامت آنحضرت علیه السلام از قامت هر کس بقدر سر و گردن و نحو آن  
اما درین صفات تجاوز از آنچه باخبار معتبره ثابت شده نمیشود انکار و این  
صفات ولایت و تجردندارند و دلیل بر تجرد حضرات قائم نیست تخیل  
محضت و محال بودن خرق و الت بام بر افلاک اعتقاد اهل شرع نیست بلکه  
در حکمت هم بر بیان درست نه در وحیف است که مسلم متدین تقلید الافلاک  
باین قائل شود قال العلامة الجلیسی النجاشی لا یقع الیه شبهة الحکما فی

لفی الخرق و الا لست بام علی الافلاک فانما ضعیفة و ایهتة و المعراج من ضروریات  
الدین و انکاره کفر است اعتقاد علماء ائمهیه خلفا عن سلف آنچه  
بعضی تخیل کرده اند که معراج جسمانی شده لیکن سبب شدت لطافت جسم

خرق افلاک نشد و دلیل برین تخیل نیست والله العالم لا اله الا الله القوس

س اگر کسی بگوید که صفت جسمی در جناب سید الوחסین ۱۲۹

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و دیگر صفات در آن حضرت

و صفت شجاعت و سخاوت و علم و غیره از جناب امیر علیه السلام و همچنین دیگر صفات

در این حضرات علیهم السلام حقیقه صفات باری تعالی است که در آنها حلول کرده است

و بواسطه این ظاهر شده و بذریعہ اینها مشخص شده در خارج ظاهر شده است

و انجمن محمد و دیگر صفات مجازاً ابن حضرات منسوب است و بر نه فاعل  
حقیف و نفس الامر و بالذات فاعل متعال است آیا چنین کس موافق  
علمائے اثناعشری گفته است یا نه؟ **ج** خداوند عالم صفت زاید  
بر ذات مقدسه ندارد بلکه صفات او عن ذات مقدسه است و حلول  
صفات خدا در بنی و امام معنی ندارد و حلول بر ذات مقدسه او جائز نیست  
کفر است پس کسیکه قائل با اتحاد صفت امام با صفات خدا است اگر  
ازین جهت میگوید که خدا با امام متحد است کفر است و از اقوال غلاة است  
و اگر ازین جهت میگوید که فعل عبد فعل خالق است و خدا علت نامه صدور  
فعل امام است پس این جبر است و از ضروریات مذمت شیعه است  
که جبر باطل است و عباد فاعل مختار اند و اگر از جهت آن مطلب مخترع  
میگویند که بعضی اشیاء غلاة که تازه پیدا شده اند آن را اختراع کرده  
که بنی و امام صلوات الله و سلم بمنزله آلات و اعضا و جوارح خدای باشند  
که خداوند تبارک و تعالی کار را بواسطه ایشان می کند مثل افعال  
انسان بواسطه دست و پا و یا بواسطه قلب و شستن و بواسطه سیف کشیدن  
به همین عمل می کنند الفایده که در حدیث شریف است ید الله و اسان الله  
و عین الله و جنب الله پس این مطلب مخترع هم ناکش بحر است چه جوارح  
و آلات مثل دست و قلم حتی یاری ندارد و اختیار به فاعل میباشد

و هم مستلزم نسبت به عجز است به ذات قادر متعال جل جلاله که احتیاج  
 به آلات ندارد و تقریر بر آنست که این جماعت وراثیات و حوایج بواسطه  
 امام کرده اند مستلزم عجز است مگر آنجا که لایزال علیهم السلام  
 تشبیه می دهند امام را به این که از انش سرخ شده باشد که سوزانیدن  
 فعل نارس است اگر چه بظاهر این سوزانیده و این تشبیه هم تدلیس محض است  
 چه اگر نار را مستلاً فاعل مختار فرض کنیم یا از این مثل آله می شود و خستیار  
 ندارد پس رجوع بجهت کند و اگر بگویند که این محض تشبیل است و مقصود  
 ما این است که بنده و امام صلوات الله علیه فاعل مختار اند و با هم است  
 و اقدار است کار ما می کنند ازین جهت مجازاً فعل ایشان را منسوب  
 بخداوند تعالی می کنیم و توسط ایشان نظریه مصلحت است نه احتیاج او تعالی  
 پس این هم اگر از باب تفویض است که خدا خلق و رزق را بایشان تفویض کرد  
 پس تفویض هم باطل است نزد ائمه و احادیث در لفظ آن بسیار و بی شمار  
 است و اگر در بعضی افعال معجزات بگویند که خدا بر دست ایشان جاری  
 فرموده پس آن ضرر سے ندارد چه در اخبار و کلمات علمای اخیار مذکور  
 است که معجزه فعل است که خبر دست نبی و امام صلوات الله علیه علیهم السلام  
 می کند و در اینجا نسبت این فعل به خداوند تبارک و تعالی ازین جهت است که  
 متقارن فعل بنده یا امام علیهم السلام خداوند عالم تاثر آید ایجاب می فرماید که

بمترتب بر آن فعل می شود از خواری عادت مثل الشقاق قمر وقت  
اشاره به نبی صلی الله علیه و سلم یا زنده شدن مرده وقت و عوایشان  
یا دعا ایشان و گاست مجازا همان فعل صادر ایشان را جهت تاثیرات  
نذکره مقایسه فعل الله می گویند کما فی قوله تعالی و ما رمیت  
افرمیت و لکن الله رمی نظر باینکه رمی یک کف سنگ نریه باینکه فعل آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم بود رسید بجاعت بسیار و همیشه گوشه نشین بود  
این تاثیرات از فضل خداوند تبارک و تعالی بود نه اصل فضل  
اما این مطلب ربطی به مطالب فاسده قوم ندارد و هو الهادی

لا اله الا الله القوی  
غنیة الواحش محمد بن  
علی بن صفیة الزهری

الوحدان

مس امام علیه السلام را واسطه  
زرق مستقلا یا غیر مستقلا میان خالق و  
مخلوق دانستن خطاست بانه و امام علیه السلام  
را زرق حقیقه یا مجازا دانستن صحیحست قائل چنین قول مومن است یا نه  
ج تفویض خلق و زرق به ائمه اطهار علیهم السلام باطل است و مسته  
از غلو و خلاف دین امامیه است و احادیث شریفه و دوزم غلاة و منقرضه  
بسیار دارد شده است ابن بابویه علیه الرحمات در اعتقادات و استنباط  
کرده اند که قول عبد الله بن سبائیس غالیان و حضور حضرت صادق  
صلوات الله علیه اله مذکور شد که ایستد گوید ان الله خلق محمدا علیا

مفوض اليها فخلقها وزرقا واحيا واما تاكن حضرت صلوة الله عليه وآله  
 فرموا وكذب عدو الله اذا رجعت اليه فاقر بعلية الاله التي في سورة الاعد  
 احمجلوا الله شركا حشر خلقوا الخلقه ودر روایت دیگر حضرت امام رضا صلوة  
 الله وسلامه عليه در مناجات می فرماید من نعم ان السبب الخلق و  
 وعلينا الرزق فمن اليك منه براؤ كبراة عسى ابن مريم عن النصارى  
 وابن اخبار سلفه خلق وزرق از حضرت امه طاهرین صلوة الله  
 سلامه عليه هم چنین می کنند عموما خواه مستقلا اليشان را خالق بدانند  
 يا ايستكه اين حضرات را خالق و رازق غيب مستقل بگویند باین معنی  
 كه واسطه در خلق و زرق باشند چه مفوضه و عبد الله بن سبأ بحض قول تفويض  
 خارج از دین شده اند نه با اعتقاد قول باستقلال و علامه مجلسی عليه الرحمة  
 در بلبلیه معروف با اعتقادیه می فرماید ولا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله  
 لعنا فانما قد بينا في صحاح اخبار عن القول به ولا طبرة ما رواه البرقي وغيره  
 من اخبار الضعيفة انتهى و نیز علامه مجلسی رحمت الله عليه در محله سابع بجا  
 میفرماید فان قوما قالوا ان الله خلقهم وفوض اليهم امر الخلق فهم مخلوقون  
 ويزرون في سبيلهم ويحيون ويهلكون وهذا الكلام محمل وجهين احدهما ان  
 يقال انهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم وادواتهم وهم الفاعلون حقيقة  
 فهذا كفر صريح ولت على استحالته ولة العقلية والنقلية ولا يتيب ما قل

من قال به وثانيتها ايه تعالى يفعل ذلك مقدار ثالا واردهم كشاف عن  
 واحيا المولى وقلب العصا حية وغير ذلك من المعجزات فان  
 جميع ذلك انما يحصل لقدرته تعالى مقدار ثالا واردهم كشاف  
 صدقهم فلا يالى العقل ان يكون المخلوق المكنم والمهم بالصلاح  
 في نظام العالم ثم خلق كل شئ مقدار ثالا واردهم كشاف وبقا وان  
 كان العقل لا يجازيه كفا حاككن الاخبار بالسالفه من القول فيماعد  
 المعجزات ظاهرا بل صراحا مع ان القول به قول بما لا يعلم اذ لم ير ذلك من  
 الاخبار المعتبره فيما يعلم وما ورد من الاخبار الدالة على ذلك كخطبة عليا  
 واثباتها فلم يوجد الا في كتب الغلاة واشياهم انتهى وعاصل ابن  
 كلام در احتمال ثانی این است که فاعل غیر مستقل گفتن حضرت امیر  
 صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين را اگر چه عقلا باطل نیست اما دلیل نه دارد  
 چیزی که دلیل نه دارد نه می شود بیان اعتقاد کرده جاسه آنکه اخبار  
 دلالت بر نفی آن می کند و سید العلم آقا سید محمد بن علی المدد مقامه  
 در حدیقه سلطانیه میفرماید بغیر از خدا استعجاله خالق و مدبر عالم نیست  
 خواه با استقلال باشد خواه بتفویض و اقدار آسایه و این همه در ضروریات  
 دین است و منکر آن خارج از دین پس نمیتوان گفت که احدی غیر از خدا  
 عز وجل خالق و مدبر علی الاطلاق یا واسطه صدور خلق و زوق است



که ماعدای آن واسطه خاصه هر چه هست بتوسط واسطه است پس آنکه حکما  
 فلسفه می گویند که واسطه فیض را که است عقل اول بل عقول عشره اند و آنچه  
 این طایفه می گویند که فعل الله و قدرت الله و عقل کل بنی و امام علیهما السلام  
 است و توسط خلق عالم ماسوی خود اند شرک است و آنکه گفته اند چه استجاست  
 درین که حق تعالی جل جلاله بعد از آنکه بمقتضای حکمت بالغه بنیای  
 عالم بر سه باب گذاشته است یکی را از میان مخلوقات برگزیند و آن را محل  
 جمیع فیوض و توسط کل خیرات و جمیع تاثیرات گرداند و او متصرف  
 باشد در جمیع اشیا متصرف تمام و عام باذن الله طرفه مضمونیت در مشا  
 وینیة و مواد علییه اصول اعتقاد محض نفی استیجاب چه مصرف دار و دلیل  
 قطعی در اصول دین در کار است نه ادغام تخیلی که اگر محض رفع استیجاب و در  
 نظر ظاهری کافی باشد باید سجد و بلکه مطلق عبادت بر این وساطت روا دارند  
 زیرا که در نظر ظاهر بینان استیجاب می نه دارد که خداوند عالم برای فضیلت  
 که جناب سید البشر صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از حضرت ائمه اثنی عشره  
 صلوات الله علیهم اند سجد و طاعت روا دارد و خصوصاً هرگاه ملائکه را بر  
 سجد حضرت آدم مامور ساخته باشد حضرات که از حضرت آدم علیه السلام  
 بهتر اند باید سجد و بر این حضرات مامور به باشد حال آنکه در شرع اسلام  
 معبود و بر حق خبر ذات اقدس الهی قرار دادن عمده التوابع شرک

کفر است و همین است حال نقول فی خلق و رزق که حضرات قابل آن را بعد  
 بعد اللہ تعبیر فرموده اند و بشرک نشان در نقول فی تصریح نموده و تاویل دور  
 از کار عدم استقلال مثال تا و بلا کفار و مشرکین خورشید و آفتاب و یهود  
 لایق اصغاریت اگر نظر تا مل بگردند خواهند داشت که این عدم استقلال که آن  
 تعبیر حاجت و سطر آله خالقها الغنی بالذات و حاجت سائر خلق است لا اله الا الله  
 می کنند عین نقول فیست مغوضه که حضرات در مستقل باین معنی عمید اند که حاجت  
 بخالی خود نداشته باشند انتقی موضع الحاجة من کلامه الشریف و اگر فائز  
 به نقول فیست استناد بخطبه البیان و نحو آن بکند جواب آن این است که این  
 از روایات غلطه است و معارض است باخبار صحیح مسلمة بین الامامیه  
 و اگر فرض کنیم صحت این خطبه را پس درین صورت واجب التاویل  
 است و قاعده مسلمة اسلام است که متشابه را تاویل می کنند چنانچه بدیه اللہ  
 فوق ایدیهیم را تاویل می کنند همچنین آیات مومنین را و تمسک به متشابه  
 و طرح محکات جایز نیست کما قال سبحانه من محکات احسن متشابهات  
 فاما الدین فی قلوبهم زین فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء  
 تاوילה و محقق میرزا ابوالقاسم قمی اعلی الله مقامه جوابی مبسوط اند  
 سوال خطبه البیان و امثال آن دوار و در جامع الشتات  
 مذکور است در ضمن آن میفرماید چه گونه عقل بخیر می کند که کس

از مجموع قرآن و احادیث و ادعیه دست بردارو که همه دلالت  
دارند بر اینکه خدائی غیر خدا نیست و اینکه پیغمبر و ائمه مدعی صلوات الله  
علیهم سندگان خدا و مطیع امر و مخالف از غدا اب او و امیدوار ثواب  
او نیستند و از براسے این خطبه ہم معلوم نیست کہ کلام کبیت و از کجا نظر  
شدہ خصوصاً بعد ملاحظہ اینکه در میان اصحاب حضرات ائمہ سلام الله  
علیہم مثل مغیرہ بن سعید و ابو الخطاب و نظری الشان بوده اند و  
طریقه آنها ہم در روایت متن و در کتاب ہا سے اصحاب ائمہ داخل کردن  
بود و دیگر هیچ وجه منطقی نسبت آن با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله سلامہ  
علیہ حاصل نمی شود و لکن منطقی برخلاف آن است اگر نہ گویم کہ یقین است چنانکہ  
از آنچه پیش گفتیم و بعد ازین ہم بیان خواهیم کرد انتہی موضع الحاح و تفصیل  
این مطالب در ہمین رسالہ فاضل حق و افادات حسینیہ جناب آقا سید العلماء  
ارعلی الدقمقامہما و در حدیث سلطانہ نیز مذکور است من شاف علیہ حج الیہا  
واللہ لہا دے - لا الہ الا اللہ العزیز

من اگر کسی ترجمہ اللہ عالم  
اللہ اللہ بکن والد و انا  
ست نہ گوید بحال اینکه

عبدہ الرحمن محمد بن  
علی بن محمد زکریا صو

الو الح ۱۲۹۰  
سید حسن

نفی صفات در ذات باری تعالی باید کرد آیا چنین کس موافق تہذیب  
حق و حب راسے علما سے ما رضوان اللہ علیہ گفتہ است یا الشریعہ است

حاصل از برائے این ترجمہ مفہوم نمی شود و مراد از نفی الصفات  
در کلام حضرت کمال توحید نفی الصفات بعینہ نفی صفات زائده  
است پس اگر مقصود از ترجمہ مربورہ مبالغہ در نفی زیادت صفات  
است و آنکہ بجز ذات مقدسہ چیزی نیست ضرر ندارد و اگر مقصود  
این است کہ معنی قادر و عالم محمول بر ذات مقدسہ نشود پس این خلاف  
آیات و اخبار است کہ اثبات علم و قدرت در انحصار برائے خداوند

لا اله الا الله القو  
عند الوالحسن محمد بن  
علی بن محمد الرضوی

الحسن  
بن محمد

عالم شدہ است و الله الهای و  
س اگر کسی قائل بمعراج جسمانی و معاد  
غیر جسمانی و ہو قلیانی باشد امام راعل اربع برائے کائنات قرار دہد  
کافر است یا نہ و اقل غیر مومن است یا نہ ۱۲ معراج آن حضرت صلی  
الله علیہ وآلہ وسلم جسمانی بود و کجاست شریف است کہ درخت بغیر طبع  
و القاسی عناصر و اشغال عناصر از جسم خود و با آسمان صعود فرمودہ و  
اعتقاد باین از ضروریات دین است و همچنین معاد در زمین جسمانی  
الناسن خواهد شد و منکر معاد جسمانی خارج از دین است و ائمہ علیہم السلام  
راعل اربع کائنات گفتن خلاف مذہب امامیہ است بہ علت نقل  
خداست و مادہ قدیم برائے کائنات نیست بلکہ خداوند عالم کائنات  
را بی مادہ خلق فرمودہ است اے ائمہ علیہم السلام علت غاییہ خلق مبادی

الواجبین  
۱۲۹۰م

لا اله الا الله العلي  
عبد الوالحسن محمد بن  
علي بن صفدر الرضوي

کما ذات علیه الاحبار والقد العالم  
س اگر کسی بگوید نبراندیا و اوصیاء  
محل ظهور صفات باری تعالی اند

بر صفتی که در اینها یافته می شود حقیقتی صفتی باری است و بگوید که صفات  
معصومین عین صفات الله است آیا قائل بعینیت صفات اینها با صفات  
الیه کائنات یا سلم و اقلا فاسق است یا نه ۲۰ حج بسم الله و بالله و الله الحمد  
حضرات انبیا و اوصیاء الیشان علیهم الصلوة و السلام متصف بودند باین  
صفات حسنه و کمالیه که خداوند متعال انهارا و زوفاات مقدسه  
حضرات الیشان خلق فرموده بود و مثل شجاعت و علم و ایشان را  
منظیره معجزات و کرامات کرده بود و قدرت و لیاقت التسابی خلا  
کریمه و عبادات و اعمالی حسنه و عصمت از خطایا و ذل و ذم و صیانت از قیام  
و عیوب عطا نموده بود بطریق اختیار و اگر اهل بکفوفیات خاصه و الطاف  
و اعطاف مخصوصه پس اضافت صفات مذکوره بصفات الیشان  
بمعنی وجوب و این یا و قیام این با است بذوات مقدسه ایشان بطریق قیام  
متبذره مشتق بمصدقش علی وجه المباشرة و الحقیقه و این بارا بمعنی مکتوب  
صفات برائی خالق کائنات قرار دادن از حلیه تحت عاقل بلکه محض  
فاسد و باطل است آری اضافت و نسبت این با طرف خداوند تعالی

باعتبار خلق و ایجاد و عطای تو ان نمود چنانکه بالا اشاره باین کرده شد  
 پس اگر شخصی از راه اشتباه و جهالت قائل بمغنی باطن مذکور شود مخاطب  
 و عاصی خواهد بود و اگر عالمًا عابدًا بان اقرار نماید بداراده سخن مجاز سے  
 و قائل شود به انچه مستلزم ان است از بودن ذات پروردگار مثل خواهد  
 یا مرکب از اجزای خارجی یا تعدد واجب الوجود یا صاحب نقص و عیوب و  
 خداوند و دو پس محکوم بکفر و ارتداد خواهد بود و الله اعلم العلماء یقولون  
 س ایا وجود و ظهور صفات الیه در ذات حضرت پیاده معصومین  
 علیه السلام است یا بمعنی که هر صفت که در معصوم علیه السلام می بینیم همه صفات  
 الیه یعنیها است که در یکان یکان ظهور داشت مثل شجاعت و مروت  
 و حلم و عزم و حسن الخلق و غیره جمیعاً معجزات و غیر معجزات و یا صفات  
 معصوم عین صفات الیه نیست بیوند و تو جرد بعضی میگویند هر صفت معصوم  
 معجزات و غیر معجزات همه عین صفات الیه است اما لے است چنین قول  
 بیدینی است یا نه العلماء یقولون در جواب سوال اول گفته شد و عطف  
 یعنی اگر این کلام ماول ثابت بموجب کفر و بیدین است العلماء یقولون  
 س معرفه امام علیه السلام عین معرفه باری تعالی است یا غیر العلماء یقولون  
 چونکه ذات باری تعالی متمم مباین ذات امام و ذات همه مخلوقات است  
 و صفات خدا عین ذات او تعالی است و معرفت کند ذات خدا

برای هیچ مخلوق ممکن نیست بخلاف معرفت ذات پیغمبر و امام و صفات  
 ایشان که برای مردم ممکن است و پروردگار از صفات نقص و اوجها  
 جسم و خواص ممکنات از قبیل طول و اتحاد و مانند اینها ممتزج و مستتر است  
 پس چگونه کسی را محال در باب لطرف اتحاد میان معرفت خالق و  
 مخلوق خواهد بود و معاذ الله والله اعلم <sup>العلما محمد بن محمد</sup> <sup>موسی بن محمد</sup> و سطره قرار دادن  
 حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و ثمره علم السلام بین الوارثین  
 و المرزوق و الخالق المخلوق جائز است یا غیر جائز <sup>ج</sup> چونکه حضرات متکلمین  
 علیهم السلام انکار از این هر دو امر میالفت تمام فرموده و ما را از اعتقاد و  
 اقرار با نفعها منع نموده اند لهذا گفته آن از ضروریات دین اسلام محسوب  
 گشته و الله اعلم <sup>العلما محمد بن محمد</sup> <sup>موسی بن محمد</sup> پس جناب رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و یا جناب امیر علیه السلام را علتی فاعلیه خلق با علیه فاعلیه  
 و یا غله مادی یا سبب خلق کل ممکنات و التسنید بدینی است و کفر می  
 است یا نه <sup>ج</sup> بنا بر حدیث قدس <sup>لولا انک لما خلقت</sup>  
 الافلاک جناب رسالت مآب اهل بیت انحضرت را که الوارثه  
 ایشان مشتق از نور مقدس انحضرت اند علت غایی خلق عالم می توان  
 گفت فقط نه علت دیگر از علی ارحم الراحمین و الله اعلم <sup>العلما محمد بن محمد</sup> <sup>موسی بن محمد</sup>  
 پس معصومان علیهم السلام خصوصاً جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

بانی و خالق کل ممکنات و جمیع کائنات را تسبیح صاف صاف پلا تاویل  
 صحیح و اعتقاد برین کفر است بانه ارج چنین اقتضا و بظاہر لاریب خلاف  
 دین است فقط سید علی بن محمد الطاهر را که اصل جناب رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم و جناب امیر علیه السلام را عقل اول و انسان خالق و مخلوق  
 و استیلا و دیگر فلاسفہ کردند که آنها عقول عشره را و سایر ممکنات الخالق  
 و ممکنات فرامیدهند سید بنی و موجب خروج از دایره اسلام  
 است بانه ارج قول فلاسفہ درین باب باطل و ناصواب و مجهول  
 است و اختیار آن بمعنی حقیقی عدا بلا اراده تاویل بمعنی صحیح کفر است  
 و الله اعلم سید علی بن محمد الطاهر را که اصل جناب  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق بالا اصل بالذات است  
 اند و تعلق فعل خلق باینها اصالت بالذات شدت و تعلق برگیر  
 ممکنات و سایر کائنات بواسطه اینها بالذات و بالعرض شد و است  
 اعنی چنانچه تعلق فعل تحریک گشت بالاصل بالذات است چنانچه  
 گشت بالذات و بالعرض و بالعرض است آیا موافق طریق مستقیم اصولین است یا غیر  
 گفته اند با مخالف دین مبین ارج از تحریر است اجوبه بجهت که جواب  
 این در یافت می توان کرد و الله اعلم البقیه چنانکه از جواب چهارم ثابت  
 شد که واسطه بخوبی کردن مطلقا ناجایز و کوجب سید بنی است



پس قدیم بالذات و الشئ الزوار حضرت چهارده معصومین علیهم السلام  
 را چه طور است صحیح است یا ناجائز؟<sup>۲</sup> حج این قول بمعنی حقیقتی باطل  
 و بیوج است و الله اعلم بالصواب <sup>العلما</sup> <sup>محققین</sup> عتقا و کردن باین که کل ممکنات و سایر  
 کائنات از اوزار معصومین علیهم السلام مخلوق و مجعول شد و هم عتقا و کردن باین  
 که جمیع ممکنات و سایر کائنات بر اوزار معصومین علیهم السلام است آیا  
 جائز است یا نه؟<sup>۲</sup> حج از کلام مذکور غیر بیغی علت غائی مراد گرفتن خطا و  
 باطل است و الله اعلم <sup>العلما</sup> <sup>محققین</sup> و وجود کل ممکنات را با خود از وجود  
 حق و حضرت سرور کائنات و جناب امیر علیه السلام در شئین و کل ممکنات  
 و سایر موجودات را مخلوق با غیر ذوات بابتیارات جناب رسالت  
 مآب و جناب امیر علیه السلام را مخلوق بالذات اعتقا و کردن صحیح است  
 یا نه اگر معاذ الله چنین قول صحیح باشد باید که حضرت علامه مآب کائنات  
 و یا علما و علی ممکنات باشند؟<sup>۲</sup> حج جوابش از پاسخهای سابقه حاصل  
 می شود و الله اعلم <sup>العلما</sup> <sup>محققین</sup> حضرت علی علیه السلام میفرمودند بجز علی غایتی  
 پس ترجمه الله عالم الله الله و ترجمه الله خالق الله الله و الله رازق الله الله  
 و الله معبود الله الله و بکذا باعتبار نفی صفات از بارشعاعی صحیح و جائز  
 است یا نه عملاً بارشعاعی امام <sup>العلما</sup> <sup>محققین</sup> علی بن ابیطالب علیه السلام که کمال معرفت  
 الله تبارک و تعالی از ذات بارشعاعی است و اگر ترجمه این

عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ ج مراد از صفات ذات  
ذات خالق کائنات سلب زیاوستی آنهاست بر ذات او تعالی  
یعنی هیچ صفتی علاوه از ذات پروردگار عارض او نیست مثل صفات  
مخلوقات پس معنی الله عالم این است که خود ذات خدا و انوار گاه است  
از همه اشیا بدون این که غیر ذات او تعالی صفت علم یا آله یا اوست  
باشد که بذریعہ آن او را آگاه حاصل شده باشد و همچنین معنی الله  
قادس این است که خود ذات او تعالی توانا و صاحب حکومت و اختیار  
است بدون این که صفت قدرت یا آله یا اوست علاوه از ذاتش بر او  
او بوده باشد که بذریعہ ان او را توانائی حاصل شده باشد  
مثل انسان و مانند او و همچنین دیگر صفات کمالیہ الہیہ را باید قائل  
پس مرجع صفات الہیہ بطرف انتزاعیات است نہ انضمامیات  
خواہ صفت ذاتی باشد مثل علم و قدرت و خواہ صفت فعل باشد مانند  
خالقیت و رازقیت پس ترجمہ اللہ خالق اللہ عدو اللہ عالم اللہ و کذا  
بی منہ است و تفصیلش تفرقة میان مراد از صفت ذات و صفت  
فعل موقوفست بر مطالعہ کتاب حدیقہ سلطانیہ و غیرہ از کتب کلامہ  
واللہ اعلم بسم اللہ الرحمن الرحیم س امامت از نبوت و رسالت افضل و اشراف  
و اعلاست یا نہ و اگر و اشراف اعلا و افضل پس اصطلاحا اشراف و افضل

یا لَعْنَةُ اِذَا مَا مَسَّتْ لَعْنَةُ اَفْضَلُ هَسْتِ از رسالت و نبوت لغوی پس آیا  
 بمعنی پیشوایان و سردارسان و عنبره اشرف است یا امامت  
 بمعنی اولی بالتصرف مفضل و واضح ارشاد شود ۱۲ حج با همه شجاء و الاحمد  
 از کلام علما اعلام مستفاد می شود که لفظ امام در اکثر اطلاقات بشتر عریض  
 معانی مستعمل گردیده یکو آنچه در بحث امامت ذکر نموده اند بمثل این  
 عبارت که مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت پیغمبر باشد  
 در جمیع امور دین و دنیا مثل ان پیغمبر نبایت و وصایت او نه بالاستقلال  
 و صدق امام باین معنی برائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و همچنین بر او صیقا  
 حقه پیغمبران سابقین واضح و عیان مستفید عن البیان است و اطلاقش بر  
 هیچ یک از انبیا و مرسلین بمعنی نه که مرجع فی باشد و دوم آنکه مراد از امام  
 انسانی است که منصوب شده باشد از جانب پروردگار برای پیشوایی  
 و مقتدا بودن برای مردمان یعنی بابت این که مرجع غلایق باشد و همه امور  
 دین و دنیا اگر چه براس او بالخصوص شرعی و عداگانه و حکم بانفاذ حدود و  
 سیاسات حاکمانه حاصل نباشد و امام باین معنی اعم است اول  
 که اطلاقش بر پیر بنی و رسول و حتی بر حق صادق می آید سوم آنکه معنی  
 دوم مقتید باشد باین که براس او شرعی جدید مقرر شده باشد و فایز باشد  
 پیغمبر یا راست و حکومت عامه و سیاسات مدنی و انفاذ حدود و امور باشد

بجهاد و قتال با کفار و لکن مع تحقق الشرائط به احوالت و استقلال  
 بر وجه نیابت و وصایت چنانکه در آیت *التي اجاءك للناس*  
*اماماً الا بمراد* از لفظ امام ظاهر همین معنی است چنانچه مستقلاً  
 می شود از کلام بعضی مفسرین موثقین و اگر ثابت شود که حضرت خلیل اکرم  
 بعد از نبوت شدن بر سالت باین خطاب مخاطب شده بود پس مراد  
 بودن معنی مذکور از آن علی الظاهر متعین خواهد بود و اطلاق لفظ امام  
 باین معنی که بالاتر از همه مراتب است بر هیچ وصی و نایب پیغمبری توان  
 کرد بلکه بر اکثر انبیای صادقین هم صادق نمی آید کما لا یخفى پس این مرتبه  
 اختصاص دارد بچند پیغمبران اولوالعزم مانند حضرت ابراهیم و حضرت موسی  
 و جناب خاتم المرسلین که افضل از کافه ایشان بودند مرتبه جللیه مزبوره  
 بطریق اولی فائز شده بودند و لکن اگر از این معنی بعضی قیود حذف کرده  
 شود اعمی تجدید شریعت جداگانه و قیود احوالت و استقلال و مانند شش  
 پس اطلاقش بر هر یک از ائمه اثني عشر صلوات الله علیهم صحیح است  
 خواهد شد چنانکه از آیه *انفسنا و حدیث انت منی بمنزلة هادون*  
*من صولی الائمة* لا منی بعدی مانند شش امرد کور ثابت می شود و  
 خلاصه آنکه با دله معتبره ثابت گردیده که ائمه اثني عشر علیهم السلام مساوی  
 مرتبه نبوت و رسالت و اکثر فضائل و مناقب کما لا یستلزم

انجمن خاتم الانبیا و کواکب مقصود است که بعضی از بزرگان و اعیان را بقیه  
 پس حضرات ائمه بدی علیهم السلام درین مرتبه هم شریک گشته از جمله انبیا  
 افضل که درین درج و التفضیل لایحه المقام و العلم عند الدائم العلم اهل الانام  
 میراثا عن عتقه العلما علیهم السلام پس بعضی امامت را اعم مطلق از نبوت و  
 رسالت نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ایامامت بحسب لغته  
 پیشوای مقصود است یا امامت مصطلحه الحج اطلاق لفظ امامت بحسب  
 مستقل گردیده پس بنا بر بعضی انصاع است و بنا بر بعضی اختصاص و  
 تفصیلش بالا غمقرب گذشته و امامت مصطلحه معروفة در علم کلام عام نیست  
 والد علم العتقه امامت لغوی مقصود است العلما علیهم السلام پس آنچه در  
 مجمع البحرین است که امامت بمرتبه لا بشرط شامل نبوت و رسالت است  
 و بمرتبه بشرط لا بشرط نبوت و رسالت را نیست ایازین عبارت از فضلیت  
 امامت بر نبوت و رسالت لغته مستطبی شود و یانه اگر فضلیت امامت  
 بر نبوت خجسته عمومیت امامت لغوی مستطبی شود و با جمیع افضل از حیوان و حیوان  
 افضل از انسان و انسان افضل از زبد باشد و این غلط صریح است و اگر  
 بالفرض لغته فضلیت ثابت شود پس ازین فضلیت امامت غیر لغوی ثابت  
 کردن بیجا است یانه الحج لفظ امامت لغته معنی مطلق پیشوای اعم است و عمومیت  
 دلیل فضلیت نمی تواند شد والد علم العلما علیهم السلام پس بعضی اشخاص گفته اند

والمستند

و نوشته اند که جناب سالت ماتب صلی الله علیه و آله وسلم امام خمین بودند  
و امامت آنحضرت اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود آنحضرت  
پس همین امامت که افضل و اعلا و اشرف بود از رسالت و نبوت آن  
سرو و رعینها بلا تفاوت و فرقی منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام  
ابا چنین اعتقاد موافق اصول استناحیه است یا نه حاج تفصیلش  
در جواب سوال ۱۳ محرز گردیده فقط العلی بن ابی طالب پس بعضی حضرت  
نوشته اند که امامت کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت  
حق ماب است و نبوت و رسالت فرد امامت و خبری آن و مقید  
ومی نویسند که همین امامت که کلی است و اعلا و اشرف از رسالت و نبوت  
حضرت رسول منتقل شد بجناب امیر علیه السلام چنین اعتقاد و چنین کلام  
صحیح است یا غلط ظاهر غلط معلوم می شود و باین وجه که چون امامت  
مطلقه و اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت جناب امیر علیه السلام هم  
یک فرد آن امامت مطلقه است و نبوت انتقال آن کلی افضل و اشرف  
بسوی جناب امیر علیه السلام معنی ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف  
و اشرف غیر منتقل شد و بیک انتقال خبریات افراد لازم می آید و باید اعم و  
منطقه در خارج یافته شود و طرفه اینکه بدون خبریات آن هو الاخیط عظیم  
حج و بود کلی منطقه در خارج صورت بخوار ندارد و انتقال کلی معنی ندارد و



مس اگر کسی بگوید که امامت مطلقه کله است و اعم و برتر نبوت و رسالت جناب رسالت مآب خبری و اخص فرد آن کله است و باز بگوید که این کله و اعم اشرف است و افضل و اعلی از اخص جزئی و فرد خود چنین تمام کجاست و خط افتاده است یا نه ۱۲ ج خالی از اجمال نیست <sup>العلما محمد باقر</sup> <sup>محقق بن محمد</sup> یعنی مهمل است مس قول باین که امامت مطلقه کله و اعم است و نبوت و رسالت خبری و فرد اخص این کله و این کلی یعنی امامت بعینها منتقل شد بسوسه جناب امیر علیه السلام آیا این کلام محتمل النظام لازم می آید که جناب امیر علیه السلام نبی و رسول هم باشند معاذ الله یا نه ۱۲ ج مثل ما تقدم است <sup>العلما محمد باقر</sup> <sup>محقق بن محمد</sup> یعنی مهمل است مس امامت مطلقه را کله و برتر نبوت و اشرف نبوت و رسالت جناب رسول خدا علیه السلام را خبری و برتر نبوت و اشرف نبوت گفتن و باین کله و چنین خبری استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم و نبوت و رسالت لازم است صحیح است یا غلط ۱۲ ج متعش غیر متصور فقط <sup>العلما محمد باقر</sup> <sup>محقق بن محمد</sup> مس میان امامت کله و نبوت خبری لازم گفتن باین طور که امامت ملزوم و نبوت لازم و بالعکس است صحیح است یا غلط هم با تقریر استلزام که در سوال سابق فرمودیم بخارت و در و یا نه ۱۲ ج مثل سابق است فقط <sup>العلما محمد باقر</sup> <sup>محقق بن محمد</sup> یعنی صحیح نیست مس در کاسه از محمد بن سنان از زید بن حجام روایت می کند که زید گفت شنیدم از

حضرت ابا عبد الله علیه السلام که میفرمود ان الله تبارک و تعالی اتخذ امرا هدیما قبل ان یخده نبیا وان الله اتخذ نبیا قبل ان یخده رسولا وان الله اتخذ رسولا نبیا قبل الا ان یخده فیضلیت امامت بر سالت و نبوت مستنبط می شود باینه و اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح است باینه و مثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز است صحیح است باینه و اگر افضلیت امامت بر رسالت و نبوت ثابت شود پس میان ضرابیه که افضلیت امامت بحسب ائمه ثابت می شود و یا افضلیت امامت بحسب ج ازین حدیث افضلیت مرتبه امامت از نبوت و رسالت هر دو ظاهر می شود و لکن امامت بمعنی خاص منقیه بحسب قیود است نه امامت مصطلح خیا که تفصیلش در جواب سوال (۱۲) بحمد الله و بحمد الحسن بن علی که در دیده پس اثبات افضلیت امامت جناب امیر علیه السلام از رسالت و نبوت جناب امیر علیه السلام علیه و آله وسلم ازین حدیث عجیب فقط مصلحتی بن محمد العلامة محمد باقر پس اگر کسی اختراع کند که امامت مرتبه باطنیه است و نبوت و رسالت مرتبه ظاهریه مرتبه باطنیه اشرف و اعلا است از مرتبه ظاهریه پس امامت افضل و اعلا است از مرتبه رسالت و نبوت همین اختراع در عقاید خوب است باینه ۲۱ حاج خوب نیست زیرا که قضیه که در حکم صغری است محض مخترع است و منوع مخترع را باید بدج



بقوت برساند و کبری هم کلیه ندارد و ۱۲ رس روایتی که در کافی از محمد بن  
 سنان از زید شحام است و متضمن بر حصول مرتبه امامت برای جناب امیر خلیل  
 علیه السلام بعد از عیت آنحضرت براتب خلیل است صحیح السند است بانه و اگر  
 صحیح السند است پس افضلیت امامت بر رسالت ازین روایتی ثابت می شود  
 مانه ۱۲ ج بر تقدیر نبوت افضلیت امامت حضرت امیر هم علیه السلام بر رسالت  
 خود آنحضرت می توانم بگویم که حضرت خلیل بعد استیلاء مراتب رسولان اولی الامر  
 پیشوای انبیای غیر اوست و اعظم شدیده انکه مطلق پیشوا افضل باشد از رسالت  
 چنانکه وضع است از قوله تعالی یومئذ یقول انا فی الناس باصم صمد  
 نیرایم بدعون الی النداء و غیر ازین که امام اخبار و امام شرک  
 و امام متقیان و امام فاسقان و امام المسلمین و امام الکافرین می باشند و غیر از  
 نیست که اما غیر خلیل نیز از رسالت او افضل باشد و بر تقدیر فرض این امر نیز  
 لازم نیست که امامت خود جناب رسالت مآب هم افضل بر رسالت خود آنحضرت  
 باشد و علی فرض لازم نمی آید ازین که مرتبه امامت جناب امیر علیه السلام افضل  
 از رسالت رسول خدا باشد و انتقال همان مرتبه امامت که افضل از رسالت  
 بود از جناب رسالت مآب یعنی باطریق جناب لایت مآب لاسمعی له پس چه طور  
 افضلیت امامت امیرالمومنین علیه السلام از رسالت جناب رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم و یا مساوات آنها ثابت خواهد بود و چون صورت استدلال

چنین است حیث از اثبات چنین دعوی که دومی رسول افضل از رسول اند قدس ۱۲  
 پس اگر ثابت شود که فلان کس نقیضه المذهب دیر شیم احمد احسان است  
 در سواد اعتقادات و یا پیرو سید کاتم رفته است و جناب رسول خدا و امده بد  
 علیه السلام را بطمین الخالق قرار داده و در طمین المراتق و المذوق قرار داده  
 و انصرت و عقل اول چون اهل فلاسفه بگوید یا بانی کائنات و سبب جمیع  
 کائنات قرار داده و قائل باشد که جسم الطهر جناب رسول خدا منسب روح بود و  
 وقت المهرج خرقه و السلام لازم نیاید و بگوید که امامت مطلقه و عامه و  
 برتر است از لایحه افضل و اشرف و اعلی از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات  
 و دومی مرتبه علما اجتهاد منقل جناب امیر علیه السلام شد بلا فرق و بگوید که ترجمه  
 الد عالم الد است و لایحه رازقی الد الد الخالق الد الد و بگوید که صفات  
 حضرات حقیقه صفات باری تعالی است معجزات و غیر معجزات جمیعاً و ازین قبیل دیگر  
 منخرقات قائل باشد و با و دو کم مانگو ادعا اجتهاد بالاطلاق بکنند یا افتد  
 چنین کس فسخی در شمار جانبدار است و ثواب هم حاصل خواهد شد برای مقتدیان با  
 و بر غلط او اعتنا باید نمود و یا نه ۱۲ ارجح تقلید او و اقتدای او در نماز و غیر نماز  
 ملاک جانبداری نمی باشد و اجتناب از بحثش می آید لکن لازم است و الد علم

تمام شد

العلامة محمد باقر  
 صاحب  
 سید بن طاووس



دیگر قابل غور و فکر مؤمنین است کہ در شب بیت و دوم ما و منفرد خانہ معلی  
 القاب جناب مولوی صادق علی صاحب مجلس علم جناب سید الشہداء قتیل  
 العبر علیہ التحیۃ والثناء بود فقیر نیز در آنجا موجود بود و دیدم شخصی شاگرد رشید نعل  
 معاصر یعنی شیخ محمد علی صاحب خواسانی را کہ چون برین فقیر نظرش افتاد خلاصہ  
 معمول سبقت در سلام تعظیم تمام کرد و تعجب کردم بعد ساعت چون مردم بسیار جمع  
 شدند شاگرد رشید بر منبر رفت و از حضار اذن طلبید کہ ہر چہ بر زبان آرم و ہر  
 مضامین کہ بیان کنم آیا شمار منی ہستید افون دادند کہ ہر چہ میخواہی ما ذون سنی  
 بخوان پس بیان کرد آنچه خواست مردمان بر منبر مضمون بلکہ بر ہر جملہ واہ واہ  
 و سبحان اللہ و معلومہ بر زبان جاری کردند و جناب ستطاب مولوی سید کاظم  
 علی صاحب کہ از اول مجلس تا آخر آن تشریف می داشتند و متوجہ بیان او بودند  
 مگر ساکت و صامت شاہد عدل اند بر این ہمہ کہ در ذیل نقل می کنم تعجب است  
 از مؤمنین کہ متوجہ بدل و جان بچوند و از بیان او را منی بودند و سبحان و سبحان  
 میفرمودند و حال آنکہ آن واعظ مضامین غیر مشعوہ و اعتقادات کفر و زندقہ  
 و بعضی اصول فلو آمیز و عقاید باطلہ و انقوہ میکرد و اگر مؤمنین دانستہ و با ہوش  
 و حواس مبادا دل بر خط او دوا و دوا بودند و بر آن معتقدات رضامند بودند  
 پس برائے مؤمنین ستمین نیز کارشکل می انجامد کہ خلاف دین را شنیدن و بر آن  
 رضامند شدن موجب بیدینی است و در تحت عموم اُمَّۃٌ سَمِعَتْ بِذَٰلِکَ

و کتب مذکورہ در کتاب تحقیق

قرینیت ربہ داخل می شوند معارف اللہ پس اگر چه رد کلام واعظ شاکر در شید  
 شیخ معاصر چون مباحثه با جمال ست و کلمو الناس علی قدر عقولہم  
 نیز مقتضی ست کہ رد او ممکن چہ کہ اگر چه عبارت آسان بوضوح رد کردہ شود تا ہم چیزی  
 مضامین عالیہ لا بد پس اینها از فہم آن قاصر خواهند ماند مگر محض سکوت و امر  
 بمعروف و نہی منکر نیست ورنہ اینچنین بیانات و اہمیہ در عقاید حقہ از جہل روزافزون  
 خواہد شد لہذا بنظر ہدایت و سد باب برے آیندہ چیزے بر قلم آوردن پر ضرور و امر اہم  
 می نماید و اللہ ہرگز مجادئے نویسم بحدیث اینکه مجادہ حرام ست علی الخصوص در باب  
 حق تعالی نباید نمود کہ مے کشد کم بیکے کہ لایق بنات مقدس او نباشد و از حضرت  
 امام جعفر صادق علیہ السلام پرسیدند از تفسیر آیه **وَاللّٰهُ الْمُسْتَفْتٰی** فرمود کہ ہر گاہ  
 سخن بحق تعالی بکشید باز استید و خاموش شوید و از ذات مقدس او تعالی تقصیر تجس  
 ممکنید و حاصل تفسیر آیه آن ست کہ خلاص تمام بحق تعالی راجع و مستحبی می شوند و  
 بہین معنی ست کہ **وَاللّٰهُ الْمُجِیْبُ** و آن حضرت علیہ السلام فرمودند کہ امر فرزند  
 آدم علی نبینا و علیہم السلام اگر مرغی دل ترا بخورد سیر گرداند دل تو اورا بسبب کوی  
 قلب تو و بقدر سرسوزنے چیزے بر چشم تو خندند آنرا پو شانند بہر تبہ کہ چیزی را  
 نتواند دید بہر تبہ چگونہ ارادہ تو آن باشد کہ باین دل چشم خود بدانی باو نشا  
 ہرگز آسمان و زمین را و ذات قادر و قدیم و واجب الوجود را و اگر راست میگویی  
 کہ من شناسم خدا ختم خدا تعالی باین نگاہ کن باین آفتاب عالما تب کہ یک مخلوق ست

از مخلوقات او اگر ترا یک ساعت قدرت باشد که بآن ساعت نگاه کنی چشم  
 خود را بنور او منور گردانی پس تو راست می گویی که علم بذات مقدس و تعالی  
 حاصل کرده و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که بنزاع و مجادله طلبین  
 نماید زندق و بیدین گردد اما حجت گرفتن بر جماعت مخالفین دین بقول حضرات اول  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان جائز است  
 کسی را که معانی کلام معجز نظام ایشان را نیکو داند اما کسی که معانی کلام ایشان را  
 نیکو نداند شروع در آن ممنوع است و گفت لسان لازم چنانچه شخیص از حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام سوال نموده از باب قدر حق تعالی حضرت چنین فرمود که  
 قدر دریا بجای پایان است در آن قدم منهدم و چون بار دوم پرسیده فرمود که قدر  
 راه تاریک چیست بآن راه مرد و چون سوم بار پرسید جواب فرمود که قدر است  
 از اسرار آگهی و پرده ایست از پرده های او و حرزیت از حرز های او که برداشته  
 شده است از پرده ضعیف خدا تعالی و در هم خمپده است و از فهم خلق  
 و درست بر تبه که دریافت او نتواند نمود و مکرده شده است بخاتم حکمت  
 خدای عز و جل و آن در سابق علم او معلوم است و مخفی گردانیده و بیک طرف  
 نهاده آنرا از علم بندگان و قدر و مرتبه او تعالی بلند تر است از رسیدن عقلا  
 و علمای فلائق و از این جهت در نه می یابند آنرا بحقیقت اکسیت و بقدرت

ربانیت —

نقل و خط شاگرد رشید شیخ محمد علی انحرسانی - موعظه مفصله اولیٰ مؤمنین  
 درود بخوانید کل حکماے اہل فلاسفہ قائل اند کہ **الْوَحْدُ لَا یَصْدُقُ رُحْنَهُ**  
**إِلَّا الْوَحْدُ** حق گفته اند (یعنی از شی و احد چند شی پیدائش می شوند مگر یک شی)  
 توضیح اینکه پدید آمدن لوح و قلم و عرش و کرسی و افلاک و کواکب و ملائک و  
 عناصر و زمین و جنات و حیوانات و نباتات و جمادات کار باری نیست  
 چرا که باری تعالیٰ واحد است و محض بسیط پس از او زیادہ از یک پیدائشده است  
 لهذا حکما عقل را واسطہ با قرار داده اند میان خدا و عالم کہ این عقل عشرہ  
 تمام کائنات را خلق کرده اند و باری تعالیٰ محض عقل اول خلق کرد و پس و  
 باز عقل اول پیدا کرد عقل ثانی را و فلک اول را و بکذا و در شرع ہم همین  
 طور بودن و سائل ثابت است در خلق عالم کہ جناب باری تقدس و تعالیٰ  
 کہ واحد محض است اول خلق کرد انوار ظاہرہ چہارہ معصومین صلوات اللہ  
 علیہم اجمعین را و این بزرگواران خلق کردند کل کائنات را بنی توانہ شد کہ  
 باری تعالیٰ واحد و بسیط محض است خالق و فاعل افعال کثیرہ باشد بلکہ بنابر  
 شرع شریف ہمین حضرات معصومین علیہم السلام مثل عقل عشرہ در فلا  
 خالق ما سوار اللہ تعالیٰ و جملہ کائنات اند مؤمنین را باید کہ باین اعتقاد راسخ  
 بمانند۔

رَوِّ موعظه مفصله اولیٰ

اما آنکہ از اہل فلاسفہ بیدین محض اند قائل این فقرہ نامرئیہ و معتقد این شدہ

الْوَحِيدُ لَا يَصِلُ سَمْعُهُ إِلَّا إِلَى الْوَحِيدِ و این شرک است بالضرورت پس میان  
 دین و اسلام در شیخ نجفین معتقد بپنج و شرک را اختراع و تجویز یکمندی محض بجا  
 و دور می نامند که در دین است که چون خلق کائنات بالقرض از ذوات ظاهر  
 بانجام رسیده پس این لازم است اعتقاد است بشکر را الباری تعالی عنه و حال آنکه  
 شریک باری متنع و محال است سیمانزدگانه مسلمین عقلا و نقلیه معتقد باین حاج  
 از اسلام می شود با اتفاق سایر مسلمین و خمس محض میشود با اتفاق کل مؤمنین اگر  
 مسلم بعد از قبول اسلام معتقد باین چیز باشد و لابد مرتد فطری خواهد شد که تو باید  
 قبول نمی شود با اتفاق کل علماء و واجب القتل می شود و زوجه اعتقاد کنند  
 بر چنین منخرافات از کجاش بیرون می رود بل از این معتقدان ضلالت حضرت مصی  
 علیه السلام لازم می آید بر ذوات واجب تعالی که افش است از تجویز شریک الباری  
 تعالی و تقدس زیرا که حضرات معصومین را فاعل افعال کثیره قرار داد و خالق مخلوقات  
 عدیده و جناب ایزد متعال را خالق بعضی مخلوق دانست البتة باشد با حقیقت  
 بوجه لا شریک ندارد و یا معنی و معده لا شریک را بطور خود نخستین کرده باشد  
 ان بر الاخطیاء عظیم و جمل مسلم - علاوه از این تجویز و ساطع استقامت کانت او غیر معتقد  
 و قرار دادن غیبیه خدا یعنی نور حضرت موسی علیه السلام و جناب امه عظیم الصلوة و السلام  
 را خالق عالم بدلیل اینکه خدا تعالی بحد صفت است چه طور نشان می دهد و افعال  
 کثیره می تواند شد محض غلط است و عاقل و تدلیس بر عوام جاہل بدلیل اینکه



وایش باطل که بتجمل النقیضین است که خالق و جاعل چند اشیا را نباشد بسبب  
 بساطت و هم خالق چند معصومین علیهم السلام باشد و بود محال پس واضح می آید  
 ضرورت است که بگوید که خداوند عالم خلق کرد و محض نور حضرت رسول خدا ﷺ  
 الله علیه و آله و سلم را بپس و آنحضرت خلق کرد و حضرت علی علیه السلام را و حضرت  
 علی علیه السلام خلق کرد و امام ثانی را صلوة الله علیه و او شان خلق کرد و ثالثاً  
 و کذا العیاذ بالله اگر بگوید که چون این همه افوار نور و احد است پس خلق مخلوق  
 کثیره از مصدر بسیط لازم نمی آید می گویم که آیا میان این حضرات تفاوت  
 ذاتی است فهو المطلوب و یا تفاوت عرضی فهو خلاف الواقع اتفاقاً علی ان التما  
 بالعرض بین المجموعات نیز موجب بطلان بساطت جاعل متصور و بود واضح  
 بالانظر پس باید بگوید که تعددات حضرات علیهم السلام متعارف بالعرض و بالاعتبار  
 بهم نیست این حضرات باهم بین محض اند من جمیع الوجوه و هو کما ترے۔  
 باقی ماند سند بر این مطلب که مجوز وجود شریک الباری و معتقد بآن و مجوز  
 باینکه خالق عالم معصومین اند و رانق عالم دخی و محبت حضرات اند کافراً  
 و نجس ثبوت نجاست بر تقدیر ثبوت کفر و بدین و شرک ظاهر است و ثبوت  
 کفر و الیاد و خرج اذ اسلام این هم واضح است ضرورت نیست که هر مطلب واضح  
 البطلان بدلیل و سند باطل کرده شود که ظاهر است اگر خداوند عالم بسبب  
 وحدت و بساطت خود عالم را پدید آورده بلکه همین انوار طیب معصومین علیهم السلام

و یا صرف نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرد و بس باید لقب بار میخواست  
 خالق عالم و الله و رازق عالم و محیی و ممیت و رب العالمین و خالق کونین  
 و مبعث و مرسل و خداوند عالم و غیر ما همه باطل شود و یا این همه القاب بر ذات  
 بار تعالی مجازاً اطلاق کرده شود نه حقیقه و ثواب دادن و عذاب کردن قبر و رحم  
 و غیره و لک پیچیک فعل الهی نباشد ورنه تعدد افعال لازم می آید بحسب زعم ائمه که  
 از واحد کثیر صادر نمیشود و نفوذ بالله من الکفر و الضلالة - و اگر بخواهم که بخاطر  
 مؤمنین بلسیل عقل و نقل ثابت کنم پس ادله نقلیه که هم ادله عقلیه است حقیقه  
 اینست که کل علمائے افاضل اند بکفر قائل چنین قول و نهجی که آنها اینست که  
 شیخ ابن بابویه فرماید در اعتقادات خود که غالیان و مفرضه کفارند - قائل است  
 کسیست که اعتقاد بآکسیت و خدائی و خالقیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اعتقاد  
 به نبوت و پیغمبری امیر المؤمنین یا باوقی ائمه اطهار و یا بخدائی امیر المؤمنین و از  
 و مفرضه کانی هستند که چون حق تعالی خلقت حضرت سید المرسلین و حضرت  
 امیر المؤمنین نمود جمیع مہمات عالم چه خلق عالم و چه انظام عالم و تدبیرش  
 همه باین حضرات گزاشت پس ایشان زنده می کنند و ایشان می میرانند و یا  
 روزی می دهند و یا پیدایند و یا پیدایند و یا پیدایند و یا پیدایند و یا پیدایند  
 اند و بحسب داند جووان بدتراند و از ترسایان و مجوسان سینه برترند - پس  
 از اینها نیز ثابت شد که شیخ احمد احصائی کا فر بود و بحسب که فدوات حضرات سید

المسلمین و ائمه طاهرين را خالق عالم و واسطه خلق کائنات می دانست و بعضی  
 آنها نیز کافرند که فیض انواری را یا لفظ کن را خالق کائنات می دانند و همچنین آنها  
 کافرند که بخداست بر حق و در خطای دیگر را شریک می گردانند اعنی طائفه ملحد  
 و ضلالت و آنها نیز کافر و نجس اند که از اقا نیم ثلاثه خدا را می دانند میگویند  
 اقوم الاب و ازافات گویند و دیگر اقوم الابن و آنرا علم خوانند و سومی  
 اقوم اکیف یعنی روح القدس و اقوم بینه رومی اصل چینی را گویند و روح  
 القدس حبیب بیل و حضرت عیسی علیهما السلام را اراده می نمایند و خدا را ضعیف  
 نیست از بندگان خود که حجت یار کفر کنند و بذات باری تعالی شریک گردانند  
 و در شرح باب هادی عشر علامه حلی رح قول الواحد لا یصد عنه الا الواحد را  
 باطل و بی وجه گفته شد بلکه در تجرید و شرح تجرید و غیره هم باطل کرده شد و اگر چه  
 دارند و اگر چه مطالعه کنند و ظاهر است که چون خالق کائنات و مدبر عالم  
 غیر باری تعالی باشد باید باری تعالی در افعال خود محتاج بغیر باشد و احتیاج  
 از شان ممکن است پس خداوند عالم واجب الوجود نباشد بلکه ممکن و محتاج  
 باشد و خداوند چه کافر صریح است خدا بر مسلمان را ازین اقوال و شبهه نجات  
 بدهد آمین یا رب العالمین و همین قدر براس سند کافیت از براس هدایت  
 یابندگان و اگر بخوانیم زیاده تر ازین نیستند و بکنیم پس بر سر و این معتقد قرآن  
 محمد پس است پس باید دانست که در سوره رحمن است الرحمن علم القرآن

در بیان این که خالق کائنات می دانند ۱۱

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ یعنی خداوند عالم تعلیم کرد قرآن را و پدید آورد انسان  
 را و این بیانی بخت بیان داد پس از و انچه بیچاره است پس قسم که حق تعالی واحد  
 بسیط است و خلق چند اشیا و مصدر چند افعال نمیتواند شد پس چگونه فعل تعلیم  
 قرآن و تعلیم بیان و پدید کردن انسان که یک فعل مغایر فعل آخر است از و احد بسیط  
 صادر شد حال آنکه خداوند کریم خود اقرار است فرماید که من خود بلا شریکت احدی فعل  
 افعال کشیده ام و در همین سوره باین فرماید و السَّمَاءُ مَرْفُوعًا وَ السَّيِّدُ  
 الْمِيزَانِ وَ بَارِئُ سَمَوَاتٍ وَ الْأَرْضِ وَ ضَعِيَ الْأَنْفَامِ وَ بَارِئُ مَعَالِمٍ وَ كَذَلِكَ  
 الْإِنْسَانُ مِنْ صَلَافٍ كَمَا الْفَكْرُ وَ خَلَقَ الْجَاكُ مِنْ مَّاءٍ حَمِيمٍ تَارِ  
 یعنی آسمان را خداوند عالم خلق کرد و بلند ساخت و میزان اعمال را خداوند عالم  
 پدید کرد و قرار داد و زمین را بر اسی عباد خود خداوند کریم پدید کرد و بجایش  
 وضع کرد و آدمیان را خدا پدید کرد از گل مثل خدث و جئات را خدا پدید کرد  
 از آتش بلا و یعنی از شعله محضه یا ایها الناس احبوا ربکم الذی خلقکم  
 وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ الذی جَعَلَ لَکُمُ السَّمَاءَ فِی سِتْرٍ  
 وَ السَّمَاءَ بَنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا  
 مِنْ ذَلَّکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یا بعضی امر و نه  
 عبادت بکنید پرستش نکنند خود را که او پدید کرد و شمارا و آنها را که قبل شما بودند  
 تا بد که پرستگار بشوید چنان پروردگار که زمین را بر اسی شما فرست ساخت

آسمان و اعمارت و نازل کرد از آن آب را و میوه از زمین پیدا کرد و براسه رزق شما  
پس قرار دهید براسه چنین پروردگار را حال آنکه شما این همه را میدانید و در پر  
رستم سوره نمل است اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ  
مَاءً فَانْتَبٰتُا۟ بِهِۦ حَدَاقٌ ذَاتُ لَیۡحَةٍ جَمَاجِمٌ مَّا كَانُ لَكُمۡ اَنْ تَنْتَبِهُوا شَجَرًا مِّنْ اِلَیۡهِ مَعَ  
اَللّٰهِۦۤ اَبَلْ هُمْ قَوْمٌ لَّعِیۡدٌ لَّوۡنٌ ؕ اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ فَرَاۗءَا وَّجَعَلَ خِلَافَهَا  
اَنْۢهَارًا وَّجَعَلَ لَهَا سُرۡجًا سَیِّۤیۡا وَّجَعَلَ بَیۡنَ الْبَحْرِیۡنِ حَاجِزًا ؕ اِلَیۡهِ مَتَّعَ  
اَللّٰهُۥۤ اَبَلْ اَلۡكُرۡهُمۡ لَا یَعْلَمُوۡنَ ؕ اَمَّنْ یَّجۡبِیۡ الْمُضۡطَرَّ اِذَا دَعَاہُ وَاَفۡ  
یَكۡشِفُ السُّوۡءَ وَّیَجۡعَلُ لَكُمۡ خَلَافًاۤ اِلَیۡهِ ؕ اِلَیۡهِ مَتَّعَ اَللّٰهُ قَلِیۡلًا مَّا  
تَذَكَّرُوۡنَ ؕ اَمَّنْ یَّجۡدُكُمۡ فِی ظُلُمَۃِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَمِنۡ یُّرۡسِلُ  
الرِّیۡۤیَاحَ بِشَرَآئِیۡنَ یَدۡیۡہِ رَحِمَۃٌ مِّنۡ رَّحِمَۃِہٖ ؕ اِلَیۡهِ مَتَّعَ اَللّٰهُ لَعَالِیۡ اَللّٰهُ  
عَمَّا یَشۡرِکُوۡنَ ؕ اَمَّنْ یَّبۡدِءُ الْخَلۡقَ ثُمَّ یُعِیۡدُہٗ وَ مَنۡ یُّرۡزِقُكُمۡ  
مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ ؕ اِلَیۡهِ مَتَّعَ اَللّٰهُ قَلۡ ہَا فَاۡتٰ بِرۡہَانِکُمۡ اِنۡ کُنۡتُمۡ  
صَادِقِیۡنَ ؕ فَلَآ یَعْلَمُ مَنۡ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ الْغَیۡبَ اِلَّا  
اَللّٰهُ ؕ وَاَیۡسَعۡرُوۡنَ اٰیٰتَ یُبۡعَثُوۡنَ ؕ بَلۡ اِقۡلَۤ اَفۡحِیۡلُہُمۡ  
فِی الْاٰخِرَةِۤ اَبَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّنۡہَاۤ اَبَلْ هُمۡ مِّنۡہَا عَمُوۡنَ ؕ یَاۡزِیۡرِیۡنَ سُوۡرَۃ  
مِّنۡ فُرَاۤیۡدٍ اِنْ شَمِعُ الْاَمَنُ یُؤۡمِنُ بِکَیۡتِنَاۤ اَفۡہُمۡ مُّسۡلَمُوۡنَ ؕ وَاَبَیۡرِیۡنَا  
مِیۡقَیۡدِیۡۤ اَتِ النَّاسَ کَاۡتِبَاۤ اَیۡتِنَا لَا یُوقِنُوۡنَ ؕ وَاِیۡنَ نَخۡشِیۡنَ لِّ اَمۡرِ

قَوْمًا مِّمَّنْ يَكْتُمُونَ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ حَتَّىٰ إِذَا أَجَاءُوا قَالَ أَتَقْتُلُونَهُمْ  
 بِآيَاتِنَا وَلَمْ يَحْطُوا بِهَا عِلْمًا ۝ أَمَّا ذَاكُنْتُمْ أَجْمَلُونَ ۝ وَبَارِئُ السَّمْعِ  
 يَرَوْنَاهُ أَجْمَلُونَ ۝ لَيْسَ كُنُوفِيهِ وَالتَّهَارُوتُ مَبْعُورَاهُ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ  
 لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ یعنی کہ ام شخص بیا فرید آسمانها و زمین و منور  
 آور و از برے شما آب را از آسمان یعنی بخیر خدا سے برحق دیگر سے نیافرید  
 و نہ نازل کرد آب را و رویا نپیچیم باغما سے تازہ تازہ را کہ برائے شما ممکن نبود  
 کہ شما بروایتیہ درخت بن را آیا با خدا سے برحق دیگر سے شریک است کہ او  
 با خدا شریک شدہ آیتن کار ہمارا با انجام برساند و یا دیگر سے ہمارے خدا محم  
 این کار ہمارا کہ وہ است چنانکہ کفار زعم و ادعا سے باطل سے کہند بلکہ این  
 کہ وہ ہے ہستند کہ از راہ راست کج رفتار سے کہند نہ بلکہ سے پرسم کہ کدام  
 شخص زمین را جائے قرار ساخت و در میان زمین جو سہا و نہارا پیدا کرد و در  
 زمین کوہ ہابیب فرید و کرد میان دو دریا پر وہ آقا شخص دیگر شریک است  
 با خدا سے برحق بلکہ اکثر آیتنا براین امر اعتقاد نہ سے آرند نہ بلکہ سے پرسم  
 کہ کدام شخص قبول سے کند دعا سے در ماندگان و پریشان را چون دعا  
 کنند و کہ سختی ہے پریشان را دفع سے کند از ایشان و کہ سے کند ہمارا آجاک  
 نشین زمین آقا شریک ہے خدا سے برحق معبود مطلق کم ایشان پس  
 پذیر طاعت شدہ و این امور را بطور حق سے دانند و سبب دے آرند کہا

کیفیت کہ شمار راہ سے نماید در بیابانها و دریاهاست و که می فرستد  
 باد را پیش رحمت خود مشرود و مینهد آیا شریکی و خالق هست با خداوند  
 عالم بر حق و متعال حق اینکه خداوند عالم شریکی در خلق کائنات هیچ ندارد  
 و این عیب و شرکست پاک و منزه و برتریست آیا کیت که نخستین پیدا  
 کند تمام خلق را و باز دوباره پیدا کند تمام خلایق را و کیت که روزی می  
 شمار از آسمان زمین آیا دیگرست هست با خداست بر حق که این همه امور  
 را خلق کند اگر مسکین این امور و کفار او عاقلان این امور میکنند  
 ای پیغمبر بگو از آنها که بر دعوی خود دلیل بیاورید اگر دعوی شمار است  
 است و بر حق و در نه دعوی بے دلیل قبول عقل نیست بگو ای پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم نه من دانند ساکنان زمین و آسمانها غیب را بجز الله تعالی و هم نه میدانند  
 که کی برانگیخته خواهند شد بلکه علم ایشان در باب آخرت منکف شد بلکه ایشان  
 مشبہ دارند در باب آخرت بلکه ایشان در باره آخرت مثل نابینا اند و باز  
 می فرمایند خدا تعالی که ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه من شنوا فی کسی را که آنها  
 را که ایمان آورده اند پریشانیه من که آنها مسلمان اند البته و باز ارشاد  
 می شود که به تحقیق که بایات ما و مخلوقات و صنایع ما اعتقاد را هیچ نمی دانند  
 و روزی که برست انگیزیم همه را ستی که و است را که تکیب معجزات و مصنوعات  
 من می کردند پس چنین کسان طائفه طائفه مجتمع کرده خواهند شد و سیطره

اسادہ کردہ سے شوند تا رسیدن طائفه دیگر و بکذا تا وقتیکه جمع آیند این همه گروه که  
 انکار خلق و صنعت با سے ما سے کنند با ایشان بگویند خدا تعالیٰ که آیا دروغ  
 معلوم کردید صنایع و بدایع و خلق و جعل مراد از روسته یقین و اعتقاد و احاطه  
 این صنایع و نشانیها سے مرا نہ کردید آیا چہ سے کردید باز ہمین جاسنین ارشاد  
 سے فرماید کہ آیا ندیدہ اند کہ من پیدا کردہ ام شب را براسے آرام آنا و من پیدا  
 کردہ ام روز را تا با نهار روشن بخشد ہر آئینہ درین باب نشانیہا سے براسے تو می  
 کہ مسلم و مومن اند نہ براسے دیگران و در سورہ رعد است قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ  
 وَالْاَرْضِ قُلْ لِلّٰہِ قُلْ اَفَاتُخِذُ مِنْ دُونِہِ اَوْلِیَاءَ مَا بَعَدَ اَنْ یٰمِیْنِ جَا  
 سے فرماید قُلْ لِلّٰہِ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَيُّوْمُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ  
 مَاءً یَعْنٰی پیرس گیت پیدا کنندہ آسمان و زمین بگو معبود و برحق ست بگو پس  
 شما تجویز کردید بحسنہ خدا تعالیٰ دیگران را حایتی و بعد از آن ارشاد سے شود  
 بگو خدا تعالیٰ معبود و برحق پیدا کنندہ ہر شئی سے در حالیکہ آن خالق باری  
 واحد محض ست فکر کنندہ نازل کرد و از این قبیل آیات و در تمام قرآن بیا  
 ست و نص میرسد برین کہ خالق عالم و رازق عباد و صانع سما و ارض و ہر شئی  
 و کرسی و درخت و بہشت و عناصر و غیرہ بحسنہ خدا تعالیٰ دیگر سے نیست بگو  
 نہ شرکت نہ توسط مستقلاکان او غیر مستقل چنانچہ در سورہ واقعہ ہمین طرز خداوند  
 کریم خالقیت مستقلہ خود را بیان فرمودہ است و ہو بکذا یَخْنُقُ خَلْقًا کَ



فَلَوْلَا لَقَدْ قَوْنُ مَا أَفْرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ۖ إِنْ تَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَخْلُقُوهُ أَمْ تُنْتِظِرُونَ  
 لِقَاكُمْ وَيَنْتَظِرُكُمْ فَمَا لَا تَعْلَمُونَ ۖ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا  
 تَذَكَّرُونَ ۖ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۖ إِنْ أَنْتُمْ تَرْضَوْنَهُ أَمْ حِجَابُ الزَّادِ  
 رِيحُونَ ۖ تَأْتِيهِمْ تَرْجِعُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۖ بِمَعْنَى مَا أَفْرَأَيْتُمْ  
 شَمَارًا پَس چرا باور نهی کنید و یقین نهی آرید آیا می بینید منی خود را که  
 در رحم زنان خود می ریزید آنرا که آفریده است آیا شما آفریده اید یا ما آفریده  
 ما معین کرده ایم در میان شما موت را و نیستیم از این عاجز شده از آنکه قوس را  
 مثل شما و بدل شما بیا فریم و بیا فریم شما را در حلقه که نهی دانید شما  
 آن عالم را و هر آینه دانسته اید پیدایش تخمین را پس چرا پند نهی گیرید  
 و آنرا یاد نهی کنید آیا دیده اید آنرا که می کارید که آنرا شما می رویانید یا ما  
 رویانده ایم اگر نخواهیم که آن زراعت را گیاه در هم شکسته سازیم پس شما به  
 قبح می مانید و هیچ نمی توانید کرد بخیر اینکه گویند مجبور شده که ما تاوان آن  
 شدیم بلکه می گویند که ما محسوس کرده شدیم آیا دیده اید آن آب را که می  
 آشامید آیا شما سرود آورده اید از ابر یا ما نازل کننده ایم اگر نخواهیم که آنرا  
 شور گردانیم پس شکر چنانچه می کنید آیا دیده اید آن آتش را که از میان شلخ  
 درخت بر می آرید آیا شما آفریده اید درخت آن را یا آفریننده آن هستیم

ما ساختیم آنرا برائے چند شما و ہر لے منفعت مسافران پس پروردگار بزرگ  
 خود را پاک و منتشر و برمی از شرکت و متماثل بداند و پاکی و تقدس او را یاد  
 کنید پس سوگندے خودیم بافتادن ستارہا و این قسمی ست بزرگ اگر شما  
 رتبہ این افتادن ستارہ ہا را بداند کہ این کتاب قرآن ست گرامی قدر  
 نوشته شدہ است در کتاب پوشیدہ کہ دست نہ سے رسانند بآن مگر آن  
 کہ ظاہر اند لاریب فرستادہ شدہ است از پروردگار عالمیان آیات  
 از این امر انکار کنندہ اید کہ نازل کنندہ شخص دیگرست و بیاری خصمہ خود  
 این تہذیب خود را پس گشتا قار بر خلق و رزق و این صنایع و ایجاد عالم  
 بہتید آنگاہ کہ روح سے رسد تا جگہ و شما آنگاہ سے بینید و حال آنکہ تا نزدیک  
 ترام با او بہ نسبت شما و لیکن نہ سے نگرید پس اگر شما مغرور و مجبور نیستید چرا  
 باز نہ سے گردانید آن روح را اگر بر دعوے خود راست گویندہ اید و در سورہ حم  
 قُلْ اَنْتُمْ لَكُمْ فُرْقَانٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا  
 ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی بگو ای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا شما کاسر  
 سے شوید از انکار این امر کہ باری تعالیٰ پیدا کردہ است زمین را در دو روز و آیا  
 قرآن سے و مہیہ با خداوند عالم سوائے خدا را خداوند عالم ست پیدا کنندہ ہما  
 عالم و ہمین طور در تمام قرآن حکم الہی خلیہ بخیل آیات و کلام الہی موجودست  
 اگر کل آیات دالہ بر مدعا سے خود را نقل کنیم لا بد چنہ جزو کاغذ سیاہ سے شود

وبقدر اچسپند پارہ این آیات یکجا جمع مے شود پس بقایہ این نص ہائے میرح  
 مخالفت خدا تعالیٰ کردہ خالق عالم و موجود کائنات عرش و کرسی و دوزخ و بہشت  
 و زمین و آسمان و جن و انس غیر بار تعالیٰ را تجویز کردن محض کفرست لہذا  
 قدیم اعدل اعنی خود بار تعالیٰ حیرانم چہ طور این مردمان جرات مے کنند و باوجود  
 ادعائے اسلام چہ طور مخالفت کلام الہی و کلام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کلام  
 امام علیہ السلام کردہ کفر و زندہ را اختیار مے کنند آیا نہ مے فہند کہ قرآن سیر  
 را کہ نازل کرد توریت و انجیل و زبور را کہ نازل کرد بر عسم و اخطا بے وقوف  
 تعد و افعال لازم مے آید لاجل و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم المتعال عن اللس و  
 النقص و کون الامثال و تعد و اللہ ما و شر کہ من لہ الحدوث و الزوال و عن الایحاج  
 و الامکان و مباح الکمال و زویہ الزوال و الاستعانہ و الاستمداد و الاستقلال  
 لانہ الافضل المفضل الاکمل کل الکمال تدیم ازلی اوحد و ابط و واجب الوجود  
 و حدیم المثال و لا الہ الا ہو لا خالق و لا رازق و لا مانع الا ہو و لا محیی و لا میت  
 و لا مبعث و لا معید الا ہو و حدہ لا شریک لہ و ما اوحد شیئاً الا ہو اجددہ و ما  
 عادہ اجددہ لا ہو حد لہ و من موز شریک لہ فمویغذبہ و من اعظم بہ یوفقہ و من تابا  
 الیہ عسیبہ فقد تاب الیہ - و اگر کسی بگوید کہ آیاتے کہ درینجا نقل کشیدہ شد  
 اکثر انہما سیب جمع منکلم مے شود کہ او تعالیٰ در کار ہا و افعال خود  
 شریک دار و مے گویم کہ خبرم کس از تعاسیر و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم

احادیث شائسته اطهار علیهم السلام بے خبرت بلکه در قرآن شریف بسیار جا باریتعالی  
 بغیر واحد تکلم نیست کلام مفکوره است و شخصی و انحصاری جمیع متکلم نیست کلام متیون  
 کرد و جمیع است علی الخصوص شخصی که رفیع الشان و سنی المکان باشد بسیار متیون  
 غیر اسمیه و در تمام قرآن شریف بغیر تفسیر واحد تکلم هم جناب باریتعالی بسیار جا  
 مفکوره است چنانکه در آیات منقولہ و رایجہ موجود است و مثل اینکه قل انما هو الله  
 واحد قل انی بربکم فما تشرکون به و مثل سین که الله مع الله ولا اله  
 الا الله وحده لا شریک له ط و شاید در سوره بقره دست است تشهد و آیه  
 بقره که لا شریک له و مثل این الله لا اله الا هو رب العرش  
 العظيم و الله یبدی الخلق ثم یعیدهم ثم الیه و مثل این الله الخلق  
 کل شیء و هو علی کل شیء قاهر و مثل این او لم یعلموا ان الله  
 یبسط الرزق و مثل این ان الله هو الرزاق ذو القوۃ المستمین  
 و مثل این یبطلنہ و لقائل یشکون و مثل این صد آیات است که  
 دلالت دارد بر این که باریتعالی فاعل فعل خود بدون شرکت احدی است چنان  
 کائنات محض باریتعالی است محض دیگر نه معین است نه شریک است نه واسطه است  
 است نه عنیه مستقله نه دیگر به غیر باریتعالی قدیم است نه اله است نه واجب  
 الوجود نه مثل باریتعالی نه مشیر باریتعالی در خلق و جعل کائنات است تعظیم الله  
 ربی و اتوب الیه حق تعالی در سوره بقره فرماید که هو الذی خلقکم

مَا فِي الْأَرْضِ خَلْقًا ثُمَّ اسْتَخْلَفْنَا فِي السَّمَاءِ فَتَوَّجَيْنَا سُبْحًا  
 وَنِيرًا فَمَرَّ بِكَ قُلُوبُكُمْ ثُمَّ يَمْشِيكُمْ فِي عَلَيْكُمْ ثُمَّ يَحْكُمُ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى  
 الْأَطْرَافُ مِنَ الشَّمْسِ يَوْمَ الْقِيَامِ وَالْغُلُوبُ وَالْغُلُوبُ وَالْغُلُوبُ وَالْغُلُوبُ وَالْغُلُوبُ  
 مَعْبُودٌ بِرَحْمَتِ اللَّهِ حَالًا بَابُ فَهَيْدُكَ صَدِّهَا حَادِثُ نَفْسٍ صَرِيحٍ سَتَ بَرَايِنِ كَمْ  
 خَالِقِ كَائِنَاتٍ وَمَصُورِ مَوْجُودَاتٍ وَبِدَايَةِ كُنْزِ مَرْدَانِ وَجَنَاتِ وَسَبْعِ أَرْوَاحِ  
 وَبَعَثِ وَمَمِيتِ وَنَحْيِ وَرَازِقِ وَمُرْسِلِ رَسُولَانِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِدَايَةِ كُنْزِ أَفْلَاكِ  
 عَرْشِ وَكُرْسِيِّ وَلُوحِ وَقَلَمِ وَخَالِقِ جَهَنَّمَ وَجَنَاتِ مَحْضِ بَارِئِ قَالِي سَتَ وَدَوَاغِ  
 مَعَاذِ اللَّهِ هَبْ سَبِيحَ وَجْهِهِ نَزْهُ شَرِيكَ وَنَزْهُ خَالِقِ مُسْتَقِلِّ وَنَزْهُ وَاسِطِ خَلْقِ حَيِّزِ  
 حَضَرَاتِ مَعْصُومِينَ عِلَّتْ غَايَةِ خَلْقِ عَالَمِ أَنْدَ وَبَسْ نَزْهُ مَعْمُورِيهِ وَنَزْهُ مَادِيهِ وَنَزْهُ فَا عِلِّيهِ  
 نَزْهُ تَامِهِ نَزْهُ نَاقِصِهِ نَزْهُ ذَاتِهِ نَزْهُ عَرَضِهِ نَزْهُ اِعْتِبَارِهِ نَزْهُ اِتِّزَانِهِ نَزْهُ اِلْتِمَامِهِ نَزْهُ حُسْنِيَّتِهِ  
 نَزْهُ اِنْفِصَالِهِ نَزْهُ قَدِيمِهِ نَزْهُ حَادِثِهِ نَزْهُ سَابِقِهِ نَزْهُ لَاحِظِهِ نَزْهُ نَزْهُ اَحَادِيثِ خَلْقِ طَوْلِ  
 مَعْنَى شُودِ وَبَسْ اَيْنِ اَوْرَاقِ بَرَاخْتِصَارِ نَبَادِهِ شَدِّ لَمْعِ اَيْنِ مَخْتَصِرِ مَفِيدِ رَافِعِ  
 بِنَقْلِ اَحَادِيثِ شَرِيفَةِ نَزْهُ كَمِ اِذَا اَيْنِدِهِ خَوَاشِشِ مُؤْمِنِينَ بَاقِي مَعْنَى مَانِدِ صَرُورِ  
 بَزْهَةِ ثَانِيَةِ بَعْضِ اَنْ اَحَادِيثِ رَافِعِ مُؤْمِنِينَ خَوَاشِشِ كَزَانِيَةِ اَلْكَوْنِ  
 مَعْنَى خَوَاشِشِ كَمِ قَوْلِ اَهْلِ فَلَاسَفَةِ مَرْدُودِينَ رَافِعِ تَصْوِيرِ كَبَسَمِ يَافِي تَفْصِيلِ تَارِ سَالِ  
 وَرَازِقِ نَزْهُ مَرْدُودِ بَعْدِ بَقْضِ وَتَوَجُّهِ بَرَادِ لَهْ حُكْمِ فَلَاسَفَةِ مُتَعَلِّفِينَ عَلِي سَبِيلِ  
 اَلْاَجَالِ بِسُورِ دَاغِ حُكْمِ بِيَدِ مِيكَوْنِدِ كَهْ اَلْوَالِدِ لَا لِيَصُدُّ عَنْهُ

الا ان لم يكن يعني سلم است که باری تعالی بسیط است من جمیع الوجوه وعلته است  
 یعنی وجود او بنفسه است و از وجود او وجود غیر او حاصل و مخلوق میشود  
 پس سلم است که باری تعالی بسیط و علة و واحد است و علة بسیط فی حد ذاتها من جمیع  
 جهات می باشد حال است که مصدر زاید از واحد بشود و بسبب اینکه اگر مصدر و چیز از  
 مبدأ واحد علی الاطلاق باطل بشود مصدر زاید از دو در حد اولی باطل نمی باشد  
 بود پس بطلان مصدر و چیز باین پنج است که اگر دو شتر از واحد بسیط  
 بشود و درین صورت از دو حال خالی نیست یا واحد بسیط لازم می آید که مرکب  
 بشود یا تسلسل لازم آید و بودن واحد بسیط مرکب و یا تسلسل هر دو محال و  
 مستلزم است و چون لازم باطل است پس لزوم هم باطل ای لزوم محال بسیط  
 فرض صدور و شتر از واحد شد اگر لزوم فرض کرده اند می شد چرا این محال  
 پیدا می شد پس صدور و شتر از بسیط واحد علی الاطلاق محال و مستلزم است  
 باقی ماند اثبات این امر که میان این امر که میان فرض صدور و شتر از واحد  
 حد ذاته و میان مرکب و تسلسل لزوم است و هم اثبات این امر که لازم باطل  
 پس امر گمانی واضح است اعنی در بساط و ترکیب تناقض است و در ماهیة  
 واحد اجتماع بساط و ترکیب همتماع یقینین است و اجتماع یقین محال پس  
 معلوم شد که واحد بسیط مرکب نه می شود و مرکب بسیط نه می شود و چون مسلم است  
 که باری تعالی بسیط واحد است هرگز ممکن نیست که مرکب بشود و تسلسل هم باطل است

که کن در امور غیبیه مناسبتیه می شود و وجود امور غیبیه متناسبیه متعینیه  
 محال است بدلیل سلبی و ترسی و تضعیف و عدم تطبیق و غیره که من الدلائل  
 الزامه من مائه اوله اما <sup>عطف</sup> اسر اول اعنی اثبات لزوم میان فرض دو  
 شئ از واحد بسیط و میان ترکیب و تسلسل پس بدانکه اگر صادر نشود و چیزی از او  
 بسیط پس یا هر دو عین باشند یا غیبیه از یکدیگر در صورت عینیت باید چهار و  
 صد و هزار و یکصد با هم عین باشند و تعدد در حیوانات و نباتات و جمادات و  
 اخلاک و زمین و کوكب باطل گردد و همه یک شئ بے تغایر شود و بهو سفسطه نظام  
 البطلان و هم عینیت میان هر دو باطل است باینکه بالبداهته میان دو صادر  
 تغایر می دانیم چه که ظاهر است که یک شئ را تصور نمیکنیم و درین حالت اگر  
 جابل می شویم و یا ذره اول از دیگر می شود و یا قطع نظر از دیگر می کنیم و چون  
 نشان این هر دو صادر چنین است بالبداهته و لا بد تغایر میان هر دو است چون  
 تغایر میان صادرین است صدور یک نموده بیک صادر است غیبیه کن صدور  
 است که متعلق بصادر دیگر است زیرا که در این صدورین هم باطرز تغایر است  
 که در حالت تصور یک صدور جهالت و ذره اول از صدور دیگر می شود بالعنونه  
 و قطع صدور بطرف مصدر هم ضروری است که صدور فعلی بے تعلق فعل بافعال  
 مقصور نیست پس از دو حال خالی نیست یا هر دو صدور عین ذاتی بطور واحد  
 بسیط است یا نه و در صورت ثانی یا احتم است از مصدر یا انحصار است از آن

یا جزو داخل در ذات مصدر است یا خارج در صورت و محل یا هر دو جزو ذات  
 واحد بسیط باشند یا یکی در صورت حسن و ج یا ربط قسومت یا نه اگر تعدادی  
 هم نیست باز ذات واحد بسیط دارد یا نه و مفصل محض و معانی بحت است و در  
 ربط یا قائم منقسم با ذات واحد است یا نه نیز از ذات مصدر بسیط و در صورت  
 قیام یا یکی قائم باشد یا هر دو و کذا المنتزعی پس مجموع احتمالات <sup>(۱۱)</sup> یا نه دو پدیدار شده  
 و باعث باران یک یک عین و دیگر داخل و یک عین و دیگر منقسم و کذا غیره تا  
 پیدا می شود مگر از ابطالی که در ذیل است ابطال همه احتمالات غیراثر  
 فانتظرو و همه احتمالات یازده گانه باطل است و این احتمالات باطله اثر  
 صدورین لازم می آیند پس تعد و صدورین باطل شد و در صورت تعد و  
 صدورین تعد و صدورین هم باطل است بالبداهه و چون تعد و اثبات میان  
 باطل پس زیاده از دو را قرار دادن بدرجه اولی باطل پس ثابت شد که از  
 واحد بسیط صادر نیست شود مگر واحد و هوالمطلوب - حالا باقی مانده احوال  
 احتمالات یازده گانه: علحد و علحد پس ثبوت بشود -

اما الاول - اعنی بحقیقت صدورین با ذات واحد بسیط علی الاطلاق پس باطل  
 است بالفقره چه که بین هر دو اثر اگر عین واحد بسیط بشود پس چون یک باشد  
 عین بار می شد و بار می خاست عین اثر دیگر و عین العین عین لازم می آید که یک  
 اثر عین اثر دیگر باشد حال آنکه اول ثابت کرده آمدیم که میان هر دو تفاوت



ظاهر است. لا ستوفیه و هم برگاه این دو اثر عین باری باشند باید است یک با بسیط  
 حقیقه دو ماهیته مختلف باشند بجهت اینکه ماهیتی که مصدره یک باشد و عین آن باشد  
 غیر آن ماهیته خواهد بود که مصدره ششم دیگر باشد و عین آن دیگر چه که ظاهر است  
 که ماهیته عین ششم که مبانی ششم آخر باشد مبانی ششم آخر بالفرض خواهد بود و این  
 مضمون است که کلام در واحد بسیط من جمیع اجزای است و حال او ششم مغایرند  
 و این اجتماع نقیضین است و محال —

اما اثبات — اعنی اعمیت جد و دین یا احدی از ذات مصدر واحد بسیط پس باطل  
 است بدلیل اینکه باید ذات مصدر را خص از صده و باشد پس مصدر مصدر نخواهد بود  
 بلکه نخست اینکه ذات واحد بسیط ماهیتش که واجب الوجود و علت مستقبه است  
 فطری محض نشود و غیر مستقل پس صدور من حیث هو صدور مصدر صدور نخواهد  
 بود نه بکذا الاحقیق —

اما الرابع اعنی صدور جزو و داخل در ذات واحد بسیط باشد نیز باطل باینکه  
 ذات واحد بسیط لازم می آید گفتگو بعد ثبوت و حده خالق و باطلش است پس  
 ترکیب باطل شد و چون مرکب نیست جزئیته مصدر هم باطل شد — علی آن الباقی  
 چه طور مرکب می شود که او بسیط است و اجزا حقیقه ندارد و او محتاج و منفصل  
 که احتیاج از شان واجب نیست بلکه از شان ممکن است و مرکب محتاج بطرف  
 اجزای خود می شود و جزو او تقوا —

اما الخامس - اعنی یک صد در جزو داخل در مابیتہ بسیط باشد نہ دیگر درین جماعت  
نیز ترکیب بسیط لازم می آید من حیث ان فی مابیتہا صد و غیره -

اما السادس - اعنی تساوی صد درین با ذات بسیط نیز باطل بدلیل اینکه مساوی  
المساوی مساوی پس بین الصد و درین تساوی ثابت شد و ہون خلاف الثابتہ  
کہ اول ثابت شد کہ میان صد درین متعلقین بالمستغائرین تغایر کمالا یخفے -

اما السابع - اعنی کون الصد و درین منفصلین عن مابیتہ الواحد البسيط پس باطل است  
چرا کہ اگر میچ تعلق با ذات واحد بسیط ندارد نہ قیاماً نہ انترافاً مثلاً باید کہ صد در  
این دو شیء متعلق بدیگرسے باشد کہ صد در سبب مصدر صورت پذیر نیست پس  
واحد بسیط مصدر نہ خواهد بود و کلام در این است و چون خود ذات واحد بسیط  
جاعل این ہر دو شیء است لابد استناد صد و بر بفاعل نخواہد بود و صادر و داناگر  
ست پس صد در ہم دو تا مفروض شد پس بودن شیء واحد بحیثیت اینکه مصدر  
یک مفهوم صد و درست لاریب عنین آن حیثیت باشد کہ مصدر دیگر و مفہوم صد و  
دیگر است و ظاہر است کہ چون مصدر بدو حیثیت است تعدد در مصدر واحد ثابت  
شد و در صادر صد و در ہم صد و در مصدر تہ ضرورت پس درین صد و در ہم  
کلام می کنم مثل سابق و بحدہ احتمالات پیدا می شود و آنچه کہ باطل شد درین جائز  
باطل است و ہر احتمالیکہ حالا باطل نہ کرد ہم باطل نخواہد شد و بابتے خدا ہر  
ہمین احتمال کہ در آن کلام است اغنی انفصال حقیقی سبب ربط پس در این مصدر

و مصدر نیز کلام می کشم مثل صدور اول پس برای صدر ثانی ضرورت صدور  
ثالث خواهد بود و بکذا اے ان یقیناً بکونه منفصلاً و وجود الخیر المتناهی در لویه  
جهت الاذل باطل و محال و مستنوع و مستوجب تسلسل است پس لابد در درجه  
از این سلسله صدور صدور صدور غیر متصل بهم خواهد بود پس آن صدور غیر متصل  
همین احتمالات گزشتہ و باقیه دارد و آن باطل شد می شود علاوه از این  
چون مصدریه و واثر منفصل از ذات مصدر است باید مستند بی عل و بیکر شود که  
فعل مستند بفاعل خود ضرور است -

اما الثامن - اعنی صدر در دو شکر مغائر قائم و منقسم باشد با ذات واحد بسیط  
و آن هم غلط است چرا که مصدر مصدریه از این دو اثر همین واحد بسیط است و  
صدر به صدور و مصدریه مصدریه صدور و صدور صدور صدور صدور و بکذا  
همه غیر ماهیه واحد بسیط خواهد بود چرا که کلام در منقسم است نه در مجرد و عین  
وجود و غنیمه متناهی باطل پس بودن صدور غیر و منقسم بهم باطل است - علاوه  
اینکه مصدریه دو امر چون فعل واحد بسیط است باید اول خلق و جعل مصدریه امرین  
میشود و ثابت است بجای خود و شش که اول فعل را قوی مکنات خواهد بود پس چون صدر  
امرین را قوی مکنات است چه طور امر منقسم و قائم میتواند شد که انقسام و قیام دلیل  
اضعاف است تا انقسام الا قوی جمیع التفضیلین در محال -

اما التاسع - و آن بودن صدور در دو شکر مغائر تراعی و آن نیز باطل است لایمکن

در سابع و ثامن گزشت و از همین قدر دیگر فروعات احتمالات نیز باطل است و ندکما لا یفوت  
 علی المتأمل - پس حالا ثابت شد که از شیء واحد بسیط صادر نه می شود الا یکی و الا چنانچه  
 لازم و متشککین می گویند که از واحد بسیط یعنی باریتیکله و تقدس صدور کثرت ممکن  
 است نه شود و لائل اهل فلاسفه چرخ است و از روی شریعت هم همین منب  
 متکلمین قویست در شریعتی مقدمه نیست که از واحد بسیط صدور کثیر محال است  
 بلکه از روی شرح قائل این قول بدست پس اولاً می خواهیم که رد دعوی فلاسفه  
 معارضه بطور اجمال کنیم پس اذ آن نقض نبویسم بعد از آن حل مسئله از روی  
 تحقیق کنیم - بدانکه اولاً حکما می آید و بیدین علی الخصوص بنا می آید این اولاً  
 مذکور اگر بر عزم آنها ثابت و تمام باشد لازم می آید که از واحد بسیط مبدأً فیما  
 یک شیء هم پیدا و صادر نه شود زیرا که اگر از واحد بسیط یک شیء صادر شود باید  
 مصدریه و صده و این شیء مفاد آن شیء باشد که این نسبتی است میان صاء  
 و مصدر و نسبت غیر متقابین می باشد پس این شیء غیر معنی مصدریه ممکن نیست که  
 داخل ماهیه بسیط واحد باشد لان المخالف للشیء لا یکون داخل و جزاً فی الشیء  
 و لان الشبه عرض لا یکون جزءاً بغیر العرض و لان الواحد البسيط یلزم ترکیب  
 قسبط و جدته و بساطته و اگر خارج عن البسيط باشد ضرورت که محمول  
 در محمول آن واحد بسیط باشد پس ضرورتاً بولساین صدور هم مصدریه  
 که نسبت میان مصدر و صادر است و بکذا کلام در این مصدریه می کنیم پس در صورت

دخول ترکیب واحد بسیط لازم می آید و نه تسلسل و کلاً بجا محالات و نیست  
 میتوانیم گفت که بقدری که خود این حکما در صدر یک شیئی نیز صدر و دو شیئی  
 مقصور است یکصد و دو دیگرست مصدریه صادر بر جسم آنها و الا واحد لا یصدر عنه الا  
 الواحد پس صدر یک شیئی هم نمیتواند شد و تنبیهی قوانیم گفت که بنابر زعم اینها  
 سلب چند اشیا از ذات واحد نمیشود و نه میتواند شد بجهت اینکه سلب یک شیئی غیر سلب دیگر  
 دیگرست چه که در حلقه که یک سلب را تصور می کنیم با غفلت از سلب دیگر نشود  
 پس معلوم شد که دو سلب مضمومان متناظرانند و این دو مفهوم اگر مستند به غیر  
 واحد بسیط باشد واحد بسیط جاعل این سلب نخواهد بود و بهر حال فهم و چون مستند  
 بطرف زمین واحد بسیط است میگویم یا داخل در ذات واحد بسیط یا خارج  
 از احتمالات گذشته در دخول ترکیب و در خروج تسلسل مثلاً لازم می آید و بجا  
 محالان - و کلاً حکما باطل و مقومست باینکه دخول یک در خروج صدر  
 عن الواحد البسيط و عکس ذلک من الاحتمالات المرسومة بر تقدیریت که هر دو  
 صدر و موجود فی الخارج باشند و حال آنکه مصدریه و صدر و مفهوم و هستی  
 و چون صدر و ان مضمومان و هستیان اعتبار بیان اند و اضافیان که لا یخفی و  
 درین صورت فرض می کنیم این مضمومان را خارج از واحد بسیط پس مستثنی  
 عن المصدر نخواهد بود و تسلسل لازم می آید بعد از احتیاجها الی العلة چه که گفت  
 مصدر و ذات صادر در خارج مستند نه کون المصدر مصدر و کون العلة

صادر پس محتاج الی الجاعل نخواهد بود و ظاهراًست که صدور موجودی از حق  
 نیست ورنه اگر موجودی خارج باشد یا واجب خواهد بود یا ممکن ممکن نیست  
 که واجب الوجود باشد لزوم تعدد الواجب و تعدد القدمات و هو محال و لازم  
 عدم کونه عرضاً و هو خلاف المفروض و الواقع و هم ممکن نیست که ممکن باشد  
 و الا محتاج الی الصدور الآخر صند در خواهد بود پس کلام در صدور ثانی ممکن  
 و در ثالث و رابع و پنجم پس تسلسل لازم خواهد آمد و چون شناسه صدور  
 و اثر از ذات واحد بسیط این چنینست شناسه در صدورات زائده از  
 و هم صدورات غیر متناهیة ازین تسلسل خواهد بود و می توانم که درین باب در  
 و نقض بر حکما چندان اوراق بنویسم مگر چون استغناء برائے ناظرین مصنفین  
 قدر حاصلست ترقی بر این اشغال اندک بغیر ضرورتست حالاً باید فهمید که  
 کلام حکما در دین مرد و دین مرد و دین ثابت شد که از واحد بسیط و فعل بلکه از  
 کثیره صادر میشود قیاساً لازم نیست آید نه عقلاً نه تعلاً چنانکه ثابت شد  
 و بعض حکما و جمهور متکلمین و کل علما ثابت می کنند بعقل که باری تعالی واحد و  
 بسیطست و خالق کائنات و سميع عالم بدون شرکت احدی است چنانکه در  
 تجربه و شرح تجرید اصفهانی و شرح ملاحی توشیحی و مواقف و شرح مواقف و  
 حواشی آنها در دیگر کتب مطبوعه و مخطوطه ثابتست مؤمنین باید ملاحظه بفرمایند  
 و نقل هم شاهدست که باری تعالی واجب الوجود و واحد و بسیطست و خالق

جمله کائنات بلا شرکت غیره و شریک الهی تجویز کردن و خالق عالم غیر باری  
 را دانستن و جناب حضرات معصومین علیهم السلام را خالق کائنات و واسطه  
 صمد در عالم و یا علت فاعلی و یا علت صوری متهم ارادون محض شرکست و کفر و  
 زندق و پیروی شیطان و بیدینی است که خود جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله  
 می فرمودند اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یُوحٰی اِلَیَّ و در قرآن شریف نیز است مدعی خلق  
 کائنات از حضرات معصومین صلوات الله علیهم را بایده اثبات مدعای خود از اول  
 عقلیه و نقلیه بکند که محض او عاقل اینچنین که خداوند کریم آفرید این حضرات را  
 و خلق کائنات از این ذوات مقدسه علیهم السلام صورت پذیر شد و اوله عقلیه  
 و نقلیه را بر آن مطابق نه کردن کافی نخواهد بود و بدیگران می رسد مطالبه  
 از این مدعی اللهم احفظنا من امثال هذه الفعلة و تلك الحجرة و تلك الموعظة  
 و ذلک الصلوة و چون شناعة منع حد و رد و اثر از واحد چنین است در منع صمد  
 زبده از دهم همین طور باید فهمید بلکه حکما که عقول عشره را واسطه خلق عالم  
 می گویند بسبب استناع صمد و رد و اثر از واحد بسبب فضلا عن الکثیر و هم  
 می گویند هر عقل واحد و چیز را پیدا کرد فلک را و عقل را حق اینکه در شان  
 آنها قوائیم گفت که دروغ گورا حافظه نباشد  
 موعظه مصنف ثانی  
 برای مؤمنین بر این مطالب که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اوصیای

و حضرت ائمه علیهم السلام خالق کل مخلوقات بودند نه اینکه باری تعالی جل جلاله خالق عالم باشد که خلاف باب طه او تعالی در وجهه محضه اوست و مثل ذلک گوش بر سید و اعتقاد  
 و در این چیز با تقلید کسی نه کنید که تقلید مطلقا در اصول دین حرام است نه با  
 اتفاق سبع علماء در اصول عقائد باید مردم اجتهاد بکنند و آنچه از اجتهاد و خودشان  
 ثابت بکنند بر آن اعتقاد نمایند.

### در موعظه مصنف ثانی

چون بر همین بقول این واعظ گوش دهند و بر آن اعتقاد کنند همین تقلید است  
 در عقاید پس منع کردن واعظ از تقلید کسی نقض قول خودش است و اگر همین  
 محض برگرفته واعظ موصوف اعتقاد بکنند بلکه اجتهاد بکنند پس چه ضرر که  
 اجتهادشان موصل به همین به همین مطلب بشود و بالتخصیص بل ممکن است که  
 خلافت این را ثابت بکنند و نیز باید دانست که تقلید در اصول عقاید مطلقا و کلیه  
 ناجائز نیست و هم این مسئله اتفاقی نیست خیل در این باب علماء اختلاف دارند  
 باید جمیع بکتاب بکنند مگر واعظ بیچاره چه طور جمیع بکتاب بکنند که سنی الواقع عالمی  
 و عاری مطلق است و قول فلاسفه که در صدر گزشت و اعتقاد بر آن کرده در  
 شروع وعظ گفت محض سنی است شاید آنکه گاهی شنیده است و این امر که تقلید  
 در اصول عقائد ناجائز است هم سنی از بعضی است و نه واعظ موصوف از  
 تعریف تقلید و اجتهاد هم واقف نیست بعین و چون خیل اختلاف است



پس واعظ موصوفاتہام برعلانیہ نیز کرد چنانکہ در موعظہ اولیٰ تشریح چشم واقع  
و چون بنوین وصیت برائے اجتہاد در عقائد کرد از این صاف ثابت کہ خود  
مصر و محتہ است در اصول عقائد پس با وصف ادعائے اجتہاد چنین لغویات  
بلکہ لزوم کفر و نجاست و تشیع و اتہام وارد و ادعای دوائے دوائے - حالا  
مصدق فتوای مجتہد العصر جناب شیخ زین العابدین مظللہ العالی المازندرانی <sup>علیہ السلام</sup>  
شد کہ در ذخیرۃ المعاد - یہ فرمایند کہ واعظ غیر مجتہد چون از طرف خود چنین  
بگوید قولش مثل بولش است خصوصاً اگر خلاف دین نقود کند علی الخصوص در  
اعتقادات پس قولش از بولش بدتر شد - باقی ماند اینکہ کلیتہ عدم جواز تقلید  
در اصول عقائد را باطل کبسم و اختلاف علماء را در این باب ثابت نمایم -  
پس بدانکہ جناب شیخ مرتضیٰ رحمہ در حجتیہ مظنہ - فرمایند - الاول اعتبار العلم  
فیہما من النظر والاستدلال و هو المعروف عن الاکثر و ادعی علیہ العلمائہ فی  
الباب الحادی عشر من مختصر المصباح اجماع العلماء کافۃ و ربما یحکی دعوی  
الاجماع الامتہ علی وجوب معرفۃ اللہ تعالیٰ - الثانی - اعتبار العلم و تثبت تقلید  
و هو ایضاً مبنی کلام بعض المحققین عن آخرین - الثالث - کفایۃ الظن مطلقاً  
و هو المحکی عن جماعة منهم المحقق الطوسی فی بعض الرسائل و حکلی نسبتہ الیہ فی فضولہ  
و لم اجد توجیہ عن المحقق الاروبلی و تلمیذہ صاحب مدارک و علی ہر شیخی البہائی  
و العلمائہ المحققین و المحدث الکاشانی و غنیہم ہمہ قدس سرہم - الرابع کفایۃ

الظن المستفاد من الظهور والاستدلال دون التقليد حكى عن شيخنا الهادي في  
بعض تعليقاته على شرح المختصر انه نسب الى بعض - الخامس كفاية الظن المستفاد  
من اخبار الاحاد وهو الظاهر مما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الاجتهاد  
من انهم لم يقولوا في اصول الدين وفروعه الا على الاجتهاد الاحاد وحكاية الشيخ  
في عدة في مسئلة حجية اخبار الاحاد عن بعض غفلة اصحاب الحديث في الظاهر  
ان مراده حكمة الاحاديث المجامدون على طواهر المعتبرين عما عداها من  
البراهين العقلية المعارضة لتلك الطواهر - السادس كفاية الجزم بل الظن من  
التقليد مع كون النظر واجبا لكنه معفو عنه كما يظهر من عدة الشيخ قدس سره في  
مسئلة حجية اخبار الاحاد وفي اواخر العدة انتم موضع حاجته - اذ ان صحت  
ثابتة كذا اختلاف بين العلماء في مسئلة تقليد واجتهاد واصل عقلا  
حتى علم مسئلة اصولية بتقليد او ظن ان تقليد كفى رايزر كافي والنتيجة ان ضرر  
تقليد واعتقادات اتقافى از كجا پيدا شد بلكه هر كه قائل است بوجود نظر  
عقليات هم می گویم كه اصول خمس بسیار بسیار فروع مسائل دارد و ضرورت  
كه بنظر و فكر اعتقاد و كتب بهر مسئله فرعیه از اصول خمس و تفصیل هر واحد آنها  
لكه مقصود از اسلام از دیدار توحید و از دیدار نبوة و از دیدار تصدیق به نبی صلی الله  
عليه و آله و بعد از آن رسول صادق و تبلیغ نیست اگر معرفة تفصیل  
اصول خمس بدلائل و براین خصوصاً با جهاد و اسلام است بود اسلام یافته

نه می شد در کسی از سلف تا این زمان الا در عهد و عهد و همه مسلمان بخشن  
 کافر می بودند و به تعبیر کمالی یعنی - اگر حقیقه چنین می بود پس کافر می  
 مسلمان شود و قائل بتوحید و نبوت بالاجمال بشود باید هنوز بخش می ماند تا  
 وقتیکه تفصیل را بدلائل و برایین نداند و نظر و فکر در هر مسئله اصولیه نکند  
 و بعد مقدمات را حاصل بکند چنان سال و بعد اجتهاد بکند و عقاید در آن وقت  
 مسلم و ظاهر بشود و حال آنکه همچنین نیست - قال العلامة رحمه الله في الباب الحادي  
 عشر فيما يجب معرفة على كل مكلف من تفاصيل التوحيد والعقيدة والامامة  
 والمعاد امور لا دليل على وجوبها كعباد ان المجاهل بها عن النظر والاعتدال  
 خارج عن رتبة الايمان مستحق للعذاب الدائم وهو في غاية الاشكال يعني  
 خلیه مشکل است که کافر و نجس و مستحق عذاب و ایضا باشد کسی که تفصیل توحید  
 و نبوة و امامت را بدلیل نشناسد - و فی روایة اسمعیل قال سئلت ابا جعفر علیه السلام  
 عن الدين الذي لا يسع العباد جهله فقال الدين واسع وان الخواص ضيقوا  
 انفسهم بحلهم فقلت فداك اما احذ لك يريني الذي انا عليه فقال بلى قلت  
 اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله والاقرب باجابه  
 من عند الله واتواكم به ابراهيم وادكم ومن ركب ركباكم ونام عليكم وملككم  
 فقال ما جئت شيئا فقال هو ما الله الذي نحن عليه قلت فبلى يسلم احد لا يفر  
 قد الامر قال لا الا المستضعفين قلت منهم قال نساكم واولادكم قال ارأيت

ام امین فانی اشهد انهما من اهل الجنته وما كانت تعرف ما انتم عليه امر و است  
 اسمعیل است که او بخود جناب حضرت امام محمد باقر علیهم السلام اعتقاد است خود  
 بیان کرد در جواب فرمودند که چنانکه اعتقاد باید همه باید میداری اسمعیل  
 گفت که آری مسلم است که از این هم کمتر یا دمی دارد فرمودند مگر متضعین  
 از این کم میدادند پرسید متضعین کیانند فرمود زنان شما و اولاد شما باز فرمود  
 که ام امین با وصف اینکه اینقدر نه میدانست که شما میدانید مگر اری یقیناً اهل  
 بهشت است و در این روایت لفظاً ما جهلت شیء دلیل است بر اینکه در اصل  
 دین اعتقاد بر آن بوده معرفت نیست و از اخبار هم مصرحاً ثابت می شود که در اصل  
 دین اعتقاد بر آن ضرورت نیست چنانکه بهین مفهوم کفایه تصدیق باینکه  
 خدا موجود است و از همیشه است و همیشه خواهد ماند بیک نوع و عالم است و  
 قادر است تصدیق بصفات ثبوتیه و تصدیق بنفی صفاتیکه موجب احتیاج  
 و حدوث شود و از آن قبیل صادر نمیشود مثلاً تشبیه اول و تشبیه ثانی علیهما  
 الرحمة و الرحمة و شرح الغنیة و محقق ثانی در جعفریه و غیر هم علیه الرحمة میفرماید  
 و براسه بر دو موعظه ثانیه بهین قدر بس است -

### موعظه مصنفه ثالثه

ای مومنین یقین کنید که امام افضل و اکمل اند از حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم چنانچه دلیل مختصر اینکه جناب باری در شان حضرت رسول الهی و انبیا

احسان علیهم السلام

ارشاد فرمود که انک لا هندی من اجبت یعنی ای پیغمبر شما نمیتوانی بدایت  
کردی هر گرامیخواهی و باز جناب باری میفرماید بشان جناب امیر علیه السلام است  
الهامی ای علی تو بادی خلایق هستی پس ثابت شد افضلیت بر رسالت  
تأب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم۔

### در موعظه ثالثه

یوح گفته است این واعظ و تفصیل جناب امیر علیه السلام بر حضرت ختمی تأب صلی الله  
علیه وسلم موجب غلوست و باعث خروج از اسلام با اتفاق علماء اعلام بلکه  
در ابتدا شرح لمعه است که جناب امیر علیه السلام بالغیبه الی جناب رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم رعایا بودند مگر از لفظ رعیت اشتباه نشود که مثل عام رعیت  
بودند بلکه مثل وزیر اعظم سلطان که او هم محکوم است بلا شبهه بلکه جناب امیر  
علیه السلام را مفعول از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانستن و مساوی  
المراتب من جمیع الجہات دانستن هم بدینیست با اتفاق علماء چه جامعیکه  
انفصل از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدانند و اسے برای مسلمانی  
و دلیلیکه برای ضلالت قایم کرده است غلط است و مثبت مدعایت  
بجست اینکه از معنی هدایت این واعظ واقف نیست و نه از شان نزول  
و لفظ است الهامی که باری تعالی بشان جناب امیر علیه السلام فرمود و برعم  
این واعظ باید که ثابت کند که آیا این لفظ در قرآن است یا حدیث قدسیست

معاذاً للهِ چه طور مخبوط شده است و حق اینکه لفظ اعت الهادی در شان جناب  
 امیر علیه السلام نه در قرآن است و نه در حدیث قدسی نشانش پیدا نمی شود  
 و آیه شریفه اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ در شان جناب رسول خدا  
 صلی الله وسلم است و مقصود این است که امر پیغمبر صلی الله وسلم تو می توانی  
 موصل الی المطلوب بشوی هر گرا می خواهی چه که ایصال الی المطلوب کار  
 خداوند عالمیان است و اراده طریق هم و کار پیغمبر اراده طریق است و معنی  
 هدایت گاه است اراده طریق می شود و گاه معنی ایصال الی المطلوب می شود  
 هر جا چنانکه موقع و مناسب باشد پس در این آیه هدایت معنی ایصال الی المطلوب  
 است پس آنکه هدایت معنی اراده طریق است در آیه شریفه اَمَّا تَتْمُوذُ فَهَدَيْنَا  
 هُمْ فَاسْتَجَبُوا لِحُكْمِ الْهَدْيِ در اینجا اگر هدایت معنی ایصال الی المطلوب  
 باشد قباحتمال لازم می آید اگر کسی بگوید که در آیه اولی هدایت معنی اراده طریق  
 است می گویم که اگر کار نبی اراده طریق هم نباشد پس نبوت آن حضرت  
 صلی الله وسلم باطل می شود کما هو واضح و هم لقب حضرت تدبیر و بشیر و منیر  
 و غیره که در قرآن است باطل می شود از همین باعث مفسرین متفق اند بر این  
 که در آیه اولی هدایت معنی ایصال الی المطلوب است پس از منع ایصال  
 الی المطلوب منع اراده طریق هم فهمیدن مخالفت خدا و رسول صلی الله  
 علی وسلم و مخالفت کل مفسرین و بیکار دانستن نبوت آن حضرت صلی الله وسلم

لازم می آید معاذ الله و ظاهرست که بشان جناب رسولی صلی الله علیه و سلم  
 چند جا در قرآن شریف برای تنبیه و اذیه شده است مثل اینکه در سوره  
 شوری است **وَإِنَّكَ لِلْعَالَمِينَ لَصَدِيقٌ** یعنی اگر پیغمبر تو  
 را دوست مینمائی مردمان را پس اگر باریتعالی منع می کند از آیه اولی  
 آن حضرت رسولی صلی الله علیه و سلم را از محض بهایت کردن پس این آیه  
 در سوره شوری مناقض و مباین آیه اولی واقع می شود و از این قبیل بسیار  
 و در قرآن شریف که برای تنبیه و اذیه شده است بطرف حضرت رسول  
 خدا صلی الله علیه و سلم هرگز جای شک و شبه نیست برائے کسیکه معانیه قرآن  
 می کند بلکه لفظ **هُدًی** مبالغه چون مجاز فی النبی اطلاق کرده شده است  
 در قرآن شریف بر توریته و قرآن مجید نیز پس بر ذات انبیا خصوصاً  
 حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم رجوع اولی اطلاق کرده می شود و سیما  
 لفظ **یادسی** و اگر کسی از طرف واعظ چنین بگوید که اگر چه در قرآن شریف لفظ  
**أَنْتَ الْهَادِی** در شان جناب امیر علیه السلام نیست و واعظ خطا کرد  
 این طور در قرآن مجید البته موجود است **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ**  
**هُدًی** یعنی ترساننده هستی و برائے هر قوم بهایت کننده هستی منگویم عطف  
 لفظ **یادسی** بر لفظ منذرست پس اطلاق لفظ منذر و **یادسی** هر دو بر یک دست  
 در اکثر اطلاق لفظ **یادسی** در این آیه محض بر حضرت علی علیه السلام باشد

تا هم فضیلت و نبوت و نبی امیر علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله لازم نمی آید  
 چه گفته بودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و کثیرت در قرآن اطلاق کرده شده -  
 دیگر اینکه نه می گویم که جناب امیر علیه السلام مجازاً الله بودی نیستند مگر از این کجا  
 ثابت شد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی نیستند تا دعوی و اعطای  
 مدعی ثابت بشود که امام بسبب هدایت کردن نیز افضل و اشرف و اعلی از  
 رسول الله صلی الله علیه و کثیرت بر رسول هدایت نه می کردند تعجب رومی و هر که همین  
 که نظیر این مدعی بر آیه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ** می آید که از این آیه هدایت باقیست و این  
 صلی الله علیه و براسه هدایت نه آمده بودند بلکه محض براسه خیر رسانیدن حال آنکه  
 خیر رسانیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بامت خود نیز هدایت امت است و خیال نکرد  
 که هدایت در اینجا چه معنی دارد و نیز خیال نه کرد و دیگر آیات را که نفس صریح است  
 بر اینکه پیغمبر بودی بودند و هم ندانست که در این آیه هدایت باقیست و این  
 مفسر و خلاف نه می تواند شد چه که خود باری تعالی نیز نفی هدایت از طرف خود  
 می کند باین طرز **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ** می گوید که از این آیه هدایت باقیست و این  
 هدایت نه می کند از آنکه مفسر دروغو باشد بلکه باقیست و نفی هدایت از شخص  
 می کند پیغمبر باشد یا امام ولی باشد یا صحابی عالم باشد یا معلم و آن اینست که  
**وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ** و چه دیگر می فرماید **وَمَنْ يَضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ**  
 خلاصه می گوید و از این قبیل بسبب هدایت یعنی هر که خدا نخواهد پس کسی



هدایت کنند و نیت براسه او بادی از اینجی ثابت شد که در آیه اِنَّكَ لَا تَهْدِي  
 مَنْ اَحْبَبْتَ نفی هدایت معنی ایصال الی المطلوب و معنی اراده التلویق و هر دو  
 محتملست فافهم و چه طور جناب امیر علیه السلام را بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه  
 و آله فضیلت داده شود حال آنکه قطع نظر از قرآن و احادیث و اقوال  
 علما و اوله عقلیه محض فرمان واجب الاذعان از خود جناب امیر علیه السلام برای  
 مؤمنین پس است که حضرت میفرمودند که من یکے از رعایای حضرت محمد صلی الله علیه  
 و آله و بنده از بندگان آنحضرت هستم پس اینقدر جوش محبت آنحضرت  
 امیر علیه السلام داشتن که فضیلت دهند آنحضرت را بر جناب حضرت عیسی مآب  
 صلی الله علیه و آله حقیقه این دوستی نیت بل دشمنی و قضیعی دین مبین حق  
 فرمود انچه فرمود جناب امیر علیه السلام که بسیار مردم بسبب دوستی ما و حبیبم  
 خواهند رفت و بسیار کسان بسبب دشمنی ما و دشمن خواهند رفت و چون خود جناب  
 امیر علیه السلام میفرمایند که رشتہ از بحب علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه  
 و آله و سلم یافته ام پس چه طور رشتہ افضل از بحب خواهد بود و چون خود جناب  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که اَنَا مَدْرِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ هَلْ  
 بَايَحْتَا يَعْنِي مِنْ شَرِّ عِلْمٍ وَ عَلِيٌّ وَ رَأَى شَهْرَتِمْ پَس چنان باب از شهر افضل  
 اشرف خواهد بود و مقوله واعظ مذکور که در صحبت خود می گوید که امامت برین  
 دو آثار است و رسالت و نبوت بوزن نیم آمار و سبیل بر جانت چینی قاضی است

و مثل مقوله سفیان و طفلان ست و دلیل بر این مدعا هم ندارد و حال آنکه جناب  
امیر علیه السلام خود عترت اند باین که من یک بنده ام از بندگان حضرت رست  
ما کب صلی الله علیه و آله و چنانکه جناب امیر علیه السلام روحی له الفداء و زیرو و  
و جانشین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودند همچنان رعیت و پیرو و مصلح  
شاگرد و برادر و خرد و داماد آنحضرت و پرورش یافته و دوزنده کفش حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و جان نثار هم بودند چنانچه حضرت امیر علیه السلام  
حافظ النعل هم می گویند - اگر کسی بگوید که جناب رسول خدا و عترت طاهره  
آن حضرت همه از یک نژاد چنانکه در حدیث است پس مساوات حضرت علی  
علیه السلام با حضرت رسالت ما کب صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آید میگویم  
که مساوات از جهت بعضی حیثیات متلزم مساوات من کل الوجوه نیست بکجه  
افضلیت بسبب دیگر امور ثابت است در نه لازم می آید که ما که از فاضلست  
آن حضرت مخلوق شده ایم پس بسبب اتحاط طینت مساوات ما همه با حضرت  
رسول خدا و ائمه اطهار صلوٰه الله علیهم و السلام باشد بلکه بسبب وعدت خاک حضرت  
آدم و خاک انبیاء علی نبینا و علیهم السلام و خاک جمله آدمیان همه مساوی است  
باشیم بعد از الله من الشیطان الرجیم ۴

موقفه مصنفه خامه

امام افضل می باشد از نبی و رسول صلی الله علیه و آله چه اگر باریتانی میفرماید که

يَوْمَ تَذْهَبُ كُلُّ اُنَاثَةٍ بِمَا فَعَلَتْ وَتَذْهَبُ كُلُّ اُنَاثَةٍ بِمَا فَعَلَتْ  
 بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ پس ثابت شد که امام الفضل از رسول و بنی صلی الله و سلم می باشد  
 هو المطلوب - رد موعظه خامسه

پس واجب است بر کس حاجت رد کردنش نیست که این دلیل از بازیچه طفلان کمر  
 نیست حتی که این داغ خط از منتهی امام هم آگاه نیست و هم نه می اند که اطلاق لفظ  
 امام بر کدام کس میشود و در اینجا چه مراد است آیا لفظ عامست یا نه لاجل  
 و لا قوه الا بالله العلی العظیم اینقدر هم فهم ندارد که مزیت فرع بر اصل و فضیلت  
 مفضول بر فاضل و اشرفیت و احقیت و علو نایب از منوب غنه لازم می آید  
 قطع نظر از بیدینی و ضلالت و بر عسم این قائل ترتیب اصول دین حالا بدل  
 باید کرد باین پنج که اول توحید دوم عدل سوم امامت چهارم نبوت پنجم معاد  
 از این تسبیل خیلی مضامین غیر مربوط و بیوج و کلمات کفر حین الوعظ بر زبان آورده  
 که از تفضیلش این رساله دراز میگردد بلکه قبل از این در مجلسیکه بجا نه نور صاحب  
 نیز اعتقادات و ایهیه و خمیه مشرود را بیان کرده بود و داغ خط مذکور را باید که در  
 از عقاید و ایهیه قوی بکند و بزمه مؤمنین در آید و تبلیم اوستا و خود اعنی شیخ  
 محمد علی صاحب گوش نه بد و از چنین صحبت باید ترسید و نه ضلالتش را  
 اقرون نخواهد شد خداوند که جمیع مؤمنین را از این آفات محفوظ بدارد  
 بتصدق جناب به و صومین علیهم السلام -

اعتقاد باید کرد که رازق عباد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر  
المؤمنین علیه السلام اند و باز گفت که رزق از فیض سبح همین انوار طیبیه  
حضرات متخلق میرسد و باز چنین گفت که بلکه نه محض ماکولات و مشروبات بلکه  
کل فیض که عباد میرسد همین بزرگواران حسب صلاحیت عباد عباد و میسرند  
بلکه کل انعام نبوی و اختری -

### رد موغله مصله سادسه

باید دانست که این اعتقاد هم بدتر است و محض ضلالت و باعث حسرت و ازوبار  
مبین بلکه حق اینکه رازق عباد و نعم و حیاض فیوضات و نیوی و اختری و  
و منزل باران و منزل من و سلوی و رویانده نباتات و ثمرات و خلق کنند  
حیوانات و ارواح و ملائکه و جنات و پیدا کننده نباتات و جمادات و صحار و  
و براری و عرش و کرسی و بهشت و حوریان و طبقات و معدنیات کلا و  
جزا محض ذات باری تعالی است بلا آله و امداد احدی و بی هیچ واسطه  
و بلا شرکت غیره و بلا رویه و بی مشقه و بی اضطراب و اضطراب و بی نقص  
و این همه مضامین از قرآن و نیز از احادیث واضح و روشن است نعم بیکت  
این معصومین علیهم السلام عالم قائم است و بیکت اینها و همین حضرات فیض از  
خداست یا بیم و علت غایه خلق کائنات همین بزرگواران اند کمالا ستره فیهم

لا یلین التالین این شکر در هر عقیده پیروی استاد خود میکند و هیچ  
 کس ندارد الا فرق این است که استاد چنینی مجمل و مبهم دستور بیان میکند  
 و شاگرد را شرح بل اوضح - در سابق الزام بهم سید کاظم رشتی پیش از آنکه  
 چنین کرده بود چنانچه از تصانیف آنها که نزد من موجود است همین طور واضح  
 شده بود پس در رد اعتقاد بر از قیست جناب رسول خدا علیه الصلوة و علی  
 المرتضی علیه السلام آنچه که در کتاب رد الاجابة الشخیة بالاجمال نوشته ام  
 بمجمل از آن در اینجا نیز اشاره کرده می شود قال الصادق علیه السلام  
 لزاره فی جواب قول ولله عبد الله بن سبا الذی قال ان الله  
 خلق محمداً وعلیاً ففوض الیهما خلقاً ومرتناً ماماتاً و احیاً  
 انه کذب عد و الله اذ ارجعت الیه فاقراً حلیه الایة  
 الی فی سورة الرعد اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ خَلَقُوا الْخَلْقَ  
 یعنی حضرت امام محمد صادق علیه السلام باز زاره منمود در جواب پیغمبر  
 ابن سبا که او گفته بود که خداوند کریم خلق کرد جناب رسالت مآب صلی  
 الله علیه و سلم و حضرت علی علیه السلام را و پس پس تفویض کرد خداوند تعالی  
 باین دو بزرگوار کل کار خود را پس این دو بزرگوار عالم را خلق کردند و زرق  
 و موت و حیات در اختیار اینها شد باین طور که قائل این قول و معتقد  
 این امر کاذب و دشمن خداست امر زاره چون بروی پیش او بخوان آن

آیه را که در سوره رعد است **أَمَرَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْفَرِيقِ** ای بار خدایان  
 عالمیان شرکا بخیزید که ده اند و باز حق تعالی میفرماید **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ**  
**ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينَ** یا یعنی الله تعالی رزق دهنده صاحب قوت است و همچنین  
 میفرماید **قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيُقْدِرُ لَهُ**  
 یعنی خدا رزق می دهد به هر عباد که می خواهد و براسی آنها خدا میسر و مقدر است  
 را معین می فرماید و نیز میفرماید که **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**  
**قُلْ اللَّهُ** یعنی بگو ای پیغمبر که کیمت رزق دهنده از آسمان از این واضح است  
 که غیر خداست تعالی خالق و مدبر است و در برے نیست و زنده کننده و ممت و دهنده  
 و رزق دهنده و دیگرے نیست این همه از ضروریات دین است و دیگر  
 آن خارج از دین پس نه میتوان گفت که احدی غیر از خداوند عالم را رزق  
 عباد است یا واسطه رزق و خالق عالم یا واسطه خالق عالم نه بطور عقل ممکن است  
 فیض اگوانی که از مختصرات صوفیه و شیخیه و مقصود است لا حول و لا قوة الا بالله  
 العلی العظیم مردمان عوام می فهمند که هر که همد و باشد بل کثیف غلبه محی طراز  
 نجاسات آن نجس است و بس باقی همه طاهر اند و بعض چسبن اند که همد  
 که زمار دارد و یا در بشکده بماند و یا کسے ناقوس زند پس کافر و نجس و باقی  
 کل انسان طاهر اند و حال آنکه چنین نیست بلکه اکثر مردمان اند که بطاهر  
 و شک در وحدانیت دارند و یا در نبوت یا قائل قیامت نیستند پس تا فیکه

و در این آیه نیز میفرماید که خداوند است

احوال ایشان ظاهر شود البتہ نزد مردمان محکوم بطهارت خواهد بود اگرچہ  
 بہن خود و خدا معاملہ دیگر باشد و چون یک انکار ہم از انکار ہائے دین این  
 کسان برکے کہ ظاہر شود نزد این محکوم بکفرے شود اگرچہ بہن در مسجد باشد  
 و اگرچہ بالفرض نشان مسجد در پیشانی داشتہ باشد و اگرچہ بطاہر نہایت  
 پاکیزہ و خوش پوشاک باشد و لطیف و نزیف و بہر کہ کافر و منکر بعضی از  
 ضروریات دین باشد اعسم از اینکه خود را در مذہب اہل سنت داخل کند  
 یا در مذہب شیعتہ اثنا عشری لا بد از اسلام خارج است و خمس ہم است  
 پس از مین کسان بعد ثبوت خروج از دائرہ اسلام مومنین را باید از  
 مس کردہ او بر طوبت اجتناب نمایند کہ فتوای مجتہدین ہمین طور است  
 موعظہ مصنفہ سابعہ

جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم و حضرت امیر المومنین  
 علیہ السلام و بوالقائم عالم حبیب ماکان و مایکون بودند۔

رئی موعظہ سابعہ  
 چون این واعظ قائل است باین کہ خداوند کریم پیدا کرد محض جناب رسول  
 خدا صلی اللہ علیہ را و جناب امیر علیہ السلام را پس و بعد از آن جملہ کائنات  
 و سایر کمالات را ہمین دو بزرگوار پیدا کردند و مدبر عالم ہمین دو بزرگوار  
 پس ضرور شد بواسطہ کہ قائل و معتقد بشود کہ ایشان عالم ماکان مایکون

بودند ورنه در صورت عدم ادراک کذا فی تدبیر عالم چه طور و خلق کائنات  
 چه صورت درست میشود و اذ لیس فلیس و اصل اعتقاد اینست که کل  
 ماکان و مایکون را نه می دانند بلکه بعضی مایکون را بهر بعضی با تمام  
 و بعضی با بقوه نبوت و امامت بقدر ضرورت و بندر علی محمود نور هم  
 البسته میدانند و عالم علی الاطلاق و علام الغیوب و غیب الکا به علم  
 فعلی و یا علم تفصیلی حضوری بحسب سبب الوجوه هستند که این صفت نیز صفت  
 خاصه برائے باری عزوجل است آری بهر او خاصه و مواقع خاصه و ضرورت  
 داعیه البته از علم مایکون یعنی مشیر آئیده عاری و مجبور نیستند و لوعادون  
 العرش در قرآن مجید است قل ایما العلم عند الله و ایما انا نذیرکم بین  
 و ترجمه این واضح است و جائے دیگرے فرماید قل لا اقول لکم عند  
 خزان الله ولا اعلم الغیب الخ یعنی بگو امر غیبی که من نه می گویم  
 که من کل غیب و خزانه ام خداست و من نه می دانم غیب را و جائز است  
 می فرماید در قرآن مجید و عند الله متفانیم الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم  
 ما فی البر و البحر و ما تحت الارض و ما فیها الا یعلمها الخ و در صورت  
 کلیه ام غیب که آنها را بجز ذات اقدس کبریا نه می دانند احدی و ادعا  
 میداند آنرا که در جنگهاست و در دریاها و نه می ریزد برگه از درخت  
 مگر اینکه او تعالی میداند آنرا تا آخر آیه شریفه و در جائے دیگرے فرماید





## صحت نامه

صحنی	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	جاءا	صاءا
"	"	عمر	عمر
"	"	کشایا	کشایان
"	۳	سیدان	سیدان
۳	۹	الظیر	الظیر
"	۱۶	الامر	الامر
"	۱۷	بین	بین
۴	۱۳	بار	بار
۵	۱	فنبه	فنبه
"	۴	متارعه	متارعه
"	۹	انتشار	انتشار
"	۱۰	گردد	گردد
۶	۱۷	خرافات	خرافات
۷	۴	و غیره	و غیره
۹	۵	یفسقون	یفسقون
"	۱۰	سیرد	سیرد
"	۱۵	لندا	لندا
۹	۱۰	ابراهیمی	ابراهیمی

صفتی	سطر	علاط	صاحب
۹	۱۳	حق	خلق
۱۰	۱۶	اصفا	وامضا
۱۱	۱۵	جنس	جنس
۱۲	۵	انگل	دجود کل
۱۳	۱۲	مع	جمع
۱۴	۱۵	اکثر	اکثر
۱۵	۱	باقری	باقری
۱۶	۱۰	الیه	الیه
۱۷	۳	x	مینجور
۱۸	۶	x	تقریه التفکاک
۱۹	۷	محکو	محکی عند
۲۰	۱۵	x	قد
۲۱	۱۶	x	نوت اصطلاحیه
۲۲	۱۱	x	دمر حبیت
۲۳	۱۷	x	خذا راعن مرتقبه
۲۴	۱۲	بر	x
۲۵	۱۳	بدان	ازان
۲۶	۳	اشرع	المشرع
۲۷	۲	نیر	نیر

صفحه	سطر	عسلط	صحیح
۲۰	۶	لف	صحیح الف
"	۱۵	می شود	است
۲۱	۲	غبت	عبت
"	۱۲	اخرام مضمون	مضمون اخراعی
"	"	سکرده	x
"	۱۲	والا	ولا
"	۱۵	تفصیل	تفصیل
۲۲	۱۲	اعر	اعر
"	۱۷	تعداد	تعدد
۲۳	۸	است	است و از این حدیث مرقوم
"	۱۳	ماویات	ماویات
۲۴	۹	واجبه	واجبه
۲۵	۲	آتش	آتش
"	۸	سلامه	سلامه
۲۸	۲	الاحد	الاحد
"	۳	نخله	نخله
"	۲	البیبا	البیبا
"	۵	عسی	عسی
۲۹	۶	ار	از

صفحہ	سطر	عسلط	صحیح
۱۱	۹	تقومض	تقومض
۱۲	۱۵	الدولة	المادۃ
۱۹	۱	من	فے کفر من
۱۱	۱	الموے	الموے
۱۱	۲	الملک	الملک
۱۱	۲	السائق	المالغۃ
۱۱	۶	عبر مستقل	غیر مستقل مجازاً
۱۱	۱۰	باطل	باطل و محال
۱۱	۱۱	مراے	مراے
۳۱	۱۶	بعد	بعد
۱۱	۱	بعد	بعد
۱۱	۲	تاویلا	تا و تلامت
۱۱	۳	گونہ	گونہ
۳۶	۱۵	سلامہ	وسلامہ
۳۳	۸	میاشید	میاشید
۳۴	۱۵	میرکہ	میرکہ
۳۴	۲	نمہ	نمہ
۳۵	۶	اصولین	اصولین
۳۵	۱۲	اصولین	اصولین

ص	غ	ط	ع
بطرف	بطرف	۱۱	۲۹
کلامیہ	کلامہ	۱۵	.
واگر	واگر و	۱۷	.
ایامت	ایامت	۲	۴۰
ولہ	والہ	۱۳	۴۰
اشنے	اشنے	۱۳	۴۰
و	و	"	"
و	ا	۱۷	"
افص	حص	۳	۴۲
استقام	استقام	۱۵	"
مرتبه باطنیہ	مرتبه باطنیہ	۱۲	۴۵
پرو	پرو	۳	۴۷
اغنی	لی	۱	۴۸
مفصلہ	مفصلہ	۱	۵۲
مفصلہ	مفصلہ	۱۶	۵
اگر جنین	جنین	۲	۵۳
قبول	قبولی	۷	"
کل	ط	۶	"
جسم	جسم	۱۲	"
کے	نہ	۷	۵۴

صفحه	سطر	عسلط	صحیح
۵۵	۳	سد	صحیح شود
۵۶	۱۱	بدانت	میدانست و بدین سید کاظم شری
۵۷	۲	و نگاه	و انسان را
۵۹	۱۵	نصیحت	و نصیحت
۶۰	"	خواهد شد	خواهد شد
"	۱۴	پیشانی آ	پیشانی ما
۶۱	۱۷	بلذا	بلذا
"	"	حن	نخن
۶۲	۹	شکره الناس	شکره الناس
"	۱۰	مبارک	مبارک
"	۱۴	آیه	آیه
"	۱۴	خود	خود
"	۱۵	قلب	قلب
۶۶	۱۵	نار سال	نار سال
۶۷	۱۳	و تنفس	تسل
۶۸	۵	سیط	سیط
"	۶	گوکب	گوکب
"	۹	منه میکنم	مبکنم
۶۹	۵	کذا المنقرع	کذا المنقرع

سطر	غلط	صحیح
۲	حقیقه	حقیقه
۱۱	لا خفیت	الا خفیت
۱۳	وحده	وحده
۱۰	زونا	دوتا
۱۵	احتمالات	احتمالات سابقه
۱	مصدر	مصدریه
۳	الاذل	الازل
۱	دنیہ	دنیہ
۱۴	منی الا	نخی آید
۱۳	علماء	علماء کرام
۳	ہم ہی	یاد می
۱۲	شان آنها	شان
۱۶	ک	ای مومنین برین
۳		کنید
۱۰	بہین	×
۱۳	حاجی	حاجی
۱۶	احلاف	اختلاف است درین -
۶	تقوہ	تقوہ
۱۰	فرمایند	میفرمایند



صفحہ	سطر	عسلط	صحیح
۱۰	۱	کلم	کلم صحیح
"	۱۰	وعد	وعد
۸۶	۱۴	دلیل بر	دلیل بر جہالت چندین قائل
۸۸	۱۲	قبل	قبل ازین در مجلسی کہ
"	۱۴	درآ	درآید
"	"	اوستاد	استاد
۸۹	۳	صحبت	صحبت باید ترسید
۸۹	۳	اید	اند
۹۰	۹	سر وفا	رزقا
۹۱	"	دین است	دین است و منکر
۹۲	۲	اشکار ہائے	اشکار ہائے ضروریان
۹۴	۳	سکناں	سکناں
"	۸	مزیر می	مزیر می
"	"	ساحت	ساحت
"	۹	ید تہی	ید می
"	۹۰	سواہ	سواہ
ای سنای ادم طلعت است	مشت	پسین ہر دستے نباید آید	



L.O.N

مناجی

مسائل اعتقادیه

[illegible]

**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

